

برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی

لئون تروتسکی

فهرست

- ۱- شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی
- ۲- پرولتاریا و رهبری های آن
- ۳- برنامه حداقل و برنامه انتقالی
- ۴- تناسب دستمزدها و تناسب ساعات کار
- ۵- اتحادیه های کارگری در عصر انتقالی
- ۶- کمیته های کارخانه
- ۷- "اسرار معاملاتی" و کنترل صنعت بدست کارگران
- ۸- سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه دارن
- ۹- سلب مالکیت از بانک های خصوصی و دولتی کردن سیستم اعتبارات
- ۱۰- صف اعتصاب؛ نگهبانان محافظ؛ نیروی نظامی کارگران؛ مسلح کردن پرولتاریا
- ۱۱- اتحاد کارگران و کشاورزان
- ۱۲- مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ

۱۳- حکومت کارگران و کشاورزان

۱۴- شوراها

۱۵- کشورهای عقب افتاده و برنامه درخواست های انتقالی

۱۶- برنامه درخواست های انتقالی در کشورهای فاشیستی

۱۷- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مسائل عصر انتقال

۱۸- علیه فرصت طلبی و تجدید نظرطلبی غیراصولی

۱۹- علیه افتراق گرانی

۲۰- راه را بروی زن کارگر باز کنید! راه را بروی جوانان باز کنید!

۲۱- پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

یاداشت ها

شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی

بارزترین خصیصه اوضاع سیاسی جهان، بطور کلی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست.

شرایط اقتصادی لازم برای انقلاب پرولتاریائی، بطور کلی، و به این زودی، به عالی ترین نقطه باروری که ممکن است در دوران سرمایه داری برسد، دست یافته است. نیروهای تولیدی انسان را کد مانده اند. اختراعات و پیشرفت های جدید دیگر قادر به بالا بردن سطح ثروت مادی نیستند. در شرایط بحران اجتماعی کل دستگاه سرمایه داری، بحران های ادواری، محرومیت ها و زیان های هر چه شدیدتری را برگرد می توده ها تحمیل می کنند. رشد میزان بیکاری، بنوبه خود، بحران مالی دولت را عمیق تر کرده، سیستم های متزلزل پولی را تهدید می کند. نظام های دموکراتیک نیز مثل نظام های فاشیستی، از يك ورشکستگی، به ورشکستگی دیگر، غلت می خورند.

بورژوازی، خود، راه چاره ای نمی یابد. بورژوازی، در کشورهایی که مجبور شده دارو ندار خود را بر روی تکخال فاشیسم شرط بندی کند، اکنون چشم بسته دارد بسوی فاجعه اقتصادی و نظامی یله می شود. در کشورهایی که از نظر تاریخی ممتاز هستند، یعنی کشورهایی که در آنها بورژوازی هنوز می تواند برای مدتی معین، به قیمت اندوخته های ملی، بخود اجازه داشتن تجملی بنام دموکراسی را بدهد (بریتانیای کبیر، فرانسه، ایالات متحده و غیره)، تمام احزاب سنتی سرمایه در موقعیتی سردرگم بسر می برند، و دیری نمانده است که اراده شان فلج گردد. برنامه "نیو دیل" ^۱ برغم

^۱ - نیو دیل new deal طرحی بود که کابینه فرانکلین دلا نو روزولت- رئیس جمهور آمریکا در سال های ۴۵-۱۹۳۲ برای مقابله با مسائل اقتصادی ناشی از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و نیز

خلل ناپذیر بودن متظاهران اش، در مرحله نخستین، تنها، شکل ویژه ای از سردرگمی سیاسی را در برابر ما عرضه می کند، سردرگمی که فقط در کشوری پا به عرصه وجود می گذارد که در آن بورژوازی موفق به انباشتن ثروتی بی حساب شده باشد. بحران حاضر، بی آنکه حتی توانسته باشد مسیر کامل خود را طی کند، عملاً نشان داده است که سیاست "نیودل"، مثل سیاست جبهه ائتلافی در فرانسه، راهی به دهی ازین بن بست اقتصادی نیست.^۲

روابط بین المللی تصویری برتر از تصاویر فوق در برابر ما ترسیم نمی کند. تحت فشار روزافزون تلاشی سرمایه داری، خصومت های امپریالیستی با بن بست

مسائل سیاسی ناشی از رادیکال شدن طبقه کارگر، اتخاذ کرد. کابینه روزولت، اقدامات مختلف التیام بخش و اصلاحاتی قانونی نظیر قانون بهبودی ملی National Recovery Act ارائه داد. طرح اصلاح طلبانه نیودیل فرصتی به دست طبقه سرمایه دار داد تا ضمن تظاهر به اعطای حقوق معینی به طبقه کارگر، عملاً این حقوق را بشدت محدود کند. در سال ۱۹۳۶، حزب کمونیست آمریکا از حکومت روزولت به عنوان نسخه آمریکائی حکومت جبهه مردم (به یادداشت شماره ۲ مراجعه کنید) حمایت کرد و از این طریق به روزولت کمک کرد تا جنبش کارگری را، در زمانی که گرایش زیادی برای ایجاد یک حزب مستقل کارگری وجود داشت، تحت انقیاد حزب دموکرات در آورد.

^۲ - سیاست جبهه ائتلافی Popular Front، یا جبهه مردم People's Front، سیاست گردش به راست بین الملل کمونیستی (به یادداشت شماره ۶ مراجعه کنید) در سال ۱۹۳۵ بود. این سیاست عبارت بود از ایجاد حکومت های ائتلافی مرکب از احزاب کارگری و احزاب لیبرال سرمایه داری. در فرانسه در سال ۱۹۳۶، حکومت جبهه ائتلافی، در رأس رادیکالیزاسیونی که شامل اعتصابات نشسته (به یادداشت شماره ۴ مراجعه کنید) و سایر اعمال مبارزه جویانه بود، بر سر کار آمد. لئون بلوم Leon Blum از حزب سوسیالیست فرانسه، که نخست وزیر این حکومت بی دوام بود، سیاست شکستن اعتصاب را نسبت به طبقه کارگر فرانسه اتخاذ کرده، از یاری رساندن به کارگران و روستائیان اسپانیا، که در مرحله حساسی از تلاش ناموفق خود در برابر فاشیسم بودند، سرباز زد.

روبرو می شود. در اوج این بن بست و بحران، برخورد‌های جداگانه، و آشوب های خونین محلی (اتیوپی، اسپانیا، خاور دور، اروپای مرکزی) بناچار باید در هم ادغام شوند تا شعله ای با ابعاد جهانی پدیدار گردد. البته بورژوازی از ضربه ای کاری که بروز جنگ جدید بر پیکر حاکمیت اش وارد خواهد کرد، آگاه است. ولی این طبقه، بدرجات، ناتوان تر از سال ۱۹۱۴ است تا از بروز جنگ اجتناب کند.

حرف و سخن هائی از این مقوله که شرایط تاریخی هنوز برای ظهور سوسیالیسم "بارور" نشده، زانیده جهل و یا ناشی از فریبکاری عمدی است. شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی نه تنها "بارور" شده، بلکه حتی از شدت "باروری" و رسیدگی تا حدی رو به فساد نهاده است. بدون انقلاب سوسیالیستی، و آن هم در دوران تاریخی بعد، تمام فرهنگ بشریت را فاجعه ای تهدید خواهد کرد. حالا دیگر نوبت پرولتاریا، یا بیشتر، نوبت پیشتاز انقلابی پرولتاریا است. بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است.

پرولتاریا و رهبری های آن

اقتصاد، دولت، سیاست بورژوازی و روابط بین المللی آن، بکلی در کام بحران اجتماعی فرو رفته اند. این همه از علانم وضع پیش از انقلاب جامعه است. مانع عمده ای که در راه تغییردادن وضع پیش از انقلابی به وضع انقلابی قرار دارد، خاصیت فرصت طلب رهبری پرولتاریا است: جبن خرده بورژوازی آن در برابر بورژوازی بزرگ و سازش خائنانه این رهبری با بورژوازی، حتی در زمانی که بورژوازی دارد جان بسر می شود.

در تمام کشورها، پرولتاریا را آشفتگی عمیق به پیش می راند. میلیون ها و میلیون ها نفر از توده ها، پشت سرهم، گام در جاده ی انقلاب می نهند. ولی

دستگاه های بوروکراتیک و محافظه کار خود آنان پیوسته راه را بر حرکت انقلابی توده ها می بندند.

پرولتاریای اسپانیا از آوریل ۱۹۳۱، سلسله کوشش های قهرمانانه ای برای بدست گرفتن قدرت و رهبری سرنوشت جامعه بعمل آورده است. با وجود این، احزاب خود همین پرولتاریا (سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها، آنارشویست ها و پومیست ها)، هر کدام بشیوه ی خاص خود، در نقش ترمز وارد عمل شده، راه را برای پیروزی های فرانکو هموار کرده اند.^۲

^۲ - کوشش قهرمانانه پرولتاریای اسپانیا - تحت تأثیر بحران اقتصادی شدید و طغیان پردهانه مردم، سلطنت اسپانیا در سال ۱۹۳۱ سقوط کرد و حکومت جمهوری اعلام شد. طبقه کارگر اسپانیا، طی تصادمات متعدد با سلطنت طلبان و سایر عناصر دست راستی، از جمهوری دفاع کرد. اما حکومت های جمهوری، یکی پس از دیگری، به اقدامات ضدکارگری خود ادامه دادند؛ از جمله خُرد کردن اعتصاب عمومی در سویل Seville در سال ۱۹۳۱، و استفاده از قشون فرانکو برای مقهور ساختن قیام کارگران معادن استوریان Austurian در سال ۱۹۳۴. تروتسکی در سال ۱۹۳۶، پس از آنکه قیام فاشیستی فرانکو اسپانیا را در گرداب جنگ داخلی فرو برد، مصرانه اعلام کرد که تنها راه برآورده کردن نیاز کارگران و روستائیان اسپانیا و تنها راه بسیج آنان در راه شکست فاشیست ها، راه انقلاب سوسیالیستی است؛ برای نیل بدین مقصود، تروتسکی انقلابیون اسپانیا را ترغیب کرد تا به ساختن شوراها به عنوان ارگان های قدرت پرولتاریا دست بزنند. در عوض، تمام سازمان های سیاسی چپ اسپانیا در حکومت بورژوائی جبهه ائتلافی شرکت کردند، و در نتیجه توده های انقلابی را در مبارزه شان بی رهبر گذاردند. بزرگترین این سازمان ها عبارت بودند از حزب سوسیالیست، آنارشویست ها، حزب کمونیست، و پوم POUم- حزب کارگران برای وحدت مارکسیستی. گروه اخیر یک سازمان سانترستی (به یادداشت شماره ۴۱ مراجعه کنید) چپ بود که تروتسکیست های سابق را نیز در بر می گرفت.

در فرانسه، موج عظیم اعتصابات نشسته، بویژه در ژوئن سال ۱۹۳۶؛ آمادگی کامل پرولتاریا را برای برانداختن دستگاه سرمایه داری نشان داد.^۴ با وجود این سازمان های عمده (سوسیالیست ها، استالینیست ها و سندیکالیست ها) تحت لوای جبهه ائتلافی موفق شدند که جریان انقلابی را، دست کم موقتاً، منشعب کرده، سدی در برابر آن بپا کنند.

موج بی سابقه اعتصابات نشسته و رشد فوق العاده سریع اتحادیه گرائی صنعتی در ایالات متحده آمریکا (سی . آی . او)، تجلی خدشه ناپذیر کوشش غریزی کارگران آمریکاست تا خود را به سطح وظایفی برسانند که تاریخ بر عهده آنان گذاشته است. لیکن در اینجا نیز سازمان های بزرگ سیاسی، منجمله کنگره سازمان های صنعتی^۵

^۴ - موج "اعتصابات نشسته" sit-down strikes به فرانسه محدود نبود. "در واقع، اعتصاب نشسته در اوایل سال های ۱۹۳۰، پدیده ای جهانی بود. این پدیده در چندین کشور سرمایه داری به صورت همزمان ظاهر گردید. در سال ۱۹۳۴، کارگران معادن در تربولی Terbovlye بوگسلاوی؛ در پسس Pecs مجارستان؛ و در کاتوویس Katowice لهستان، برای مبارزه در حفره های معادن باقی ماندند. کارگران صنف توتون یونان در همان سال یک کارخانه را اشغال کردند. در سال ۱۹۳۵، قریب به ۳۰۰۰ نفر کارگران معادن مس اسپانیا، به مدت ده روز در حفره معادن در هولوا Huelva باقی ماندند. کارگران معادن در ویلز Wales اسکاتلند، و نیز در فرانسه با موفقیت از همین تاکتیک استفاده کردند. در پوندیجری Pondieherry هندوستان، کارگران نساجی این تاکتیک را با نتیجه کاملاً مؤثر به کار بردند. و در فرانسه در سال ۱۹۳۶، یک میلیون کارگر در یک زمان در صنایع اساسی بست نشستند." (آرت پریس، گام عظیم نیروی کار، پات فایندر پرس.)

اعتصاب نشسته تاکتیک خصوصاً مؤثری بود. از آنجا که محل تولید توسط خود کارگران اشغال می شد کارخانه داران نمی توانستند بدون مقابله با صفوف کارگران، اعتصاب شکنان را وارد کارخانه کنند. این موج عملیات مبارزه جویانه، بعد از سال ۱۹۳۷ به تدریج فرو نشست.

^۵ - کنگره سازمان های صنعت Congress of industrial Organizations (سی . آی . او) CIO) ابتدا کمیته ای در داخل فدراسیون آمریکائی کار (AFL) Federation of Labor

که جدیداً بوجود آمده، هر چه در ید قدرت خود دارند بکار می برند تا فشار انقلابی توده ها را کنترل کرده، آن را بخاک سیاه بنشانند.

روی آوردن قطعی کمینترن بجانب نظام بورژوائی، نقش ضدانقلابی مودیانه کمینترن در سراسر جهان، بویژه در اسپانیا، فرانسه، ایالات متحده و سایر کشورهای "دموکراتیک"، دشواری های اضافی غیرمترقبه ای برای پرولتاریای جهانی فراهم آورد. سیاست های سازشکارانه جبهه "مردم" که تحت لوای انقلاب اکتبر به اجرا گذاشته می شود، طبقه کارگر را محکوم به اختگی کرده، راه را بروی فاشیسم باز می کند.^۶

American بود. کارگران آمریکائی در آن زمان برحسب حرفه های گوناگون در هر واحد صنعتی در اتحادیه های کارگری جداگانه متشکل بودند. در مقابل مبارزه کارگران رادیکال برای تشکیل اتحادیه هائی که دربرگیرنده تمامی حرفه های هر واحد صنعتی باشد، رهبران محافظه کار AFL به مبارزه علیه تشکل سازمان قدرتمند جدید برخاستند و سندیکاهاى CIO را در سال ۱۹۳۸ اخراج کردند و آنها را ناگزیر به تشکیل سازمان سراسری خود نمودند. به دنبال یک سلسله مذاکرات، کنگره سازمان های صنعتی و فدراسیون آمریکائی کار در سال ۱۹۵۵ در هم ادغام شدند.

^۶ - کمینترن Comintern (بین الملل کمونیستی یا بین الملل سوم) سازمانی بود که تحت رهبری لنین و تروتسکی، بعنوان جانشین انقلابی بین الملل دوم (به یادداشت شماره ۹ مراجعه کنید)، تشکیل شد. در اثر انحطاط بوروکراتیک دولت شوروی و حزب بلشویک، کمینترن نیز رو به انحطاط گذارد. تروتسکی برای احیای سیاست انقلابی در حزب بلشویک و کمینترن به تشکیل اپوزسیون چپ همت گماشت.

در سال ۱۹۳۳، بخاطر سیاست های ورشکسته کمینترن و حزب کمونیست آلمان، هیتلر بدون روبرو شدن با مخالفت جدی از طرف سوسیال دموکراتهای آلمان و یا حزب کمونیست، به قدرت رسید. بعد از اینکه کمینترن بر سیاست مخرب حزب کمونیست آلمان صحه نهاد، تروتسکی و اپوزسیون چپ بین المللی (که در سال ۱۹۳۰ تشکیل شده بود) لزوم ایجاد بین الملل چهارم را اعلام داشتند. بین الملل سوم دیگر به عنوان سازمان انقلابی مرده بود. در

"جبهه های مردم" در یکسو و فاشیسم در سوی دیگر- اینانند آخرین منابع سیاسی امپریالیسم در مبارزه علیه انقلاب پرولتاریائی. لکن از دیدگاه تاریخی، هر دوی این منابع فقط چاره سازهای موقتی هستند. زوال سرمایه داری در سایه علامت "کلاه فریقائی" در فرانسه و در سایه نشانه صلیب شکسته در آلمان ادامه می یابد.^۷ تنها از راه برانداختن بساط بورژوازی، می توان بن بست را از میان برداشت.

جهت گیری توده ها اولاً بوسیله شرایط عینی سرمایه داری در حال زوال، و ثانیاً بوسیله سیاست های خائنانه سازمان های کارگری قدیمی تعیین می شود. از این دو عامل، البته، عامل نخستین قاطعیت دارد: قوانین تاریخ از دستگاه بوروکراتیک نیرومندتر هستند. شیوه های خائنین اجتماعی، هر قدر هم با یکدیگر فرق بکند از قانون گذاری "اجتماعی" بلوم بگیرد و بیانید تا دسیسه سازی های قضائی استالین هرگز نخواهند توانست اراده انقلابی پرولتاریا را خرد و ویران کنند.^۸ با گذشت زمان،

طی جنگ جهانی دوم، استالین برای نشان دادن "حسن نیت" خود نسبت به دول امپریالیستی بین الملل سوم را رسماً منحل کرد. در سال ۱۹۳۸، بین الملل چهارم توسط تروتسکی به عنوان وارث انقلابی بین الملل های گذشته پایه گذاری شد.

^۷ - کلاه فریقائی Phrygian cap یا کلاه آزادی، کلاهی است مخروطی شکل که مظهر انقلاب کبیر فرانسه و جمهوری طلبی است.

صلیب شکسته Swastika علامتی مذهبی و خرافاتی است که قبل از اینکه نازی ها آنرا به عنوان علامت "پیروزی مرد آریائی" و ضدیهود بکار برند، برای هزاران سال بکار برده شده بود.

تروتسکی در اینجا زوال نظام سرمایه داری تحت حکومت دموکراتیک در فرانسه و حکومت فاشیسم در آلمان را مقایسه می کند.

^۸ - ژوزف و استالین (۱۹۵۳-۱۸۷۹) در سال ۱۸۹۶ به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوست و در انشعاب سال ۱۹۳۰ طرف بلشویک ها را گرفت (به یادداشت شماره ۲۱ مراجعه کنید). استالین پیش از ورود لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷، موضعی دست راستی اتخاذ کرد. او در سال ۱۹۲۲ بعنوان دبیر کل حزب کمونیست شوروی انتخاب شد، و از این پُست برای

کوشش های مذبوحانه این خائنین در جهت بعقب چرخاندن گردونه تاریخ، به روشنی بیشتر به توده ها نشان خواهد داد که بحران رهبری پرولتاریا، که بدل به بحران فرهنگ بشریت شده است، فقط از طریق بین الملل چهارم راه نهائی خود را خواهد جست.

برنامه حداقل و برنامه انتقالی

وظیفه استراتژیکی مرحله بعدی- یعنی مرحله پیش از انقلابی سرشار از تهییج **Agitation**، تبلیغ **Propaganda** و سازماندهی- عبارت است از غلبه بر تضاد موجود بین رسیدگی شرایط عینی انقلابی و عدم بلوغ پرولتاریا و پیشتاز آن (آشفتگی و نومیدی نسل قبلی، و بی تجربگی نسل جوان تر). لازم است که در جریان مبارزه روزانه به توده ها کمک شود تا آنان بین درخواست های کنونی از یکسو و برنامه سوسیالیستی انقلاب از سوی دیگر، پلی ایجاد کنند. این پل باید شامل یک سلسله درخواست های انتقالی باشد، درخواست هایی که از شرایط امروز و از آگاهی امروزین قشرهای وسیع طبقه کارگر سرچشمه گرفته باشد، وبدون تزلزل به نتیجه غائی منجر شود: تسخیر قدرت بوسیله پرولتاریا.

سوسیال دموکراسی کلاسیک که در عصر سرمایه داری پیشرفته عمل می کرد، برنامه خود را به دو بخش مستقل از هم تقسیم کرد: نخست برنامه حداقل، که خود را به ایجاد اصلاحات در چهار چوب جامعه بورژوائی محدود می کرد، و دیگری برنامه

تمرکز قدرت در دستانش استفاده کرد و تدریجاً با سربرآوردن و رشد بوروکراسی در داخل دستگاه دولت و حزب به نماینده این قشر اجتماعی مرفه مبدل گشت. او در مقابل انترناسیونالیسم انقلابی شعار تنگ نظرانه و خرده بورژوائی " سوسیالیسم در یک کشور" را مطرح ساخت. استالین با انهدام حزب بلشویک دیکتاتور اتحاد شوروی شد و تا زمان مرگش به این دیکتاتوری ادامه داد. دسیسه های قضائی استالین - به یادداشت شماره ۳۴ مراجعه کنید.

حداکثر، که در آینده نامعلوم جایگزین شدن سرمایه داری بوسیله سوسیالیسم را نوید می داد.^۹ بین برنامه حداقل و برنامه حداکثر پلی وجود نداشت. در واقع سوسیال دموکراسی به این پل احتیاجی هم نداشت. چرا که واژه سوسیالیسم را فقط به عنوان یک باد در غیغ بلغور می کرد. کمینترن عزم جزم کرده است که در عصر سرمایه داری در حال زوال، راه سوسیال دموکراسی را تعقیب کند: یعنی در زمانی که بطور کلی دیگر نمی توان مقوله اصلاحات منظم اجتماعی و حرف و سخن بالا بردن منظم سطح زندگی توده ها را پیش کشید، موقعی که هرگونه تقاضای جدی پرولتاریا و حتی هرگونه تقاضای جدی خرده بورژوازی، بناچار از آن سوی محدوده روابط مالکیت سرمایه داری و دولت بورژوائی سر در می آورند. وظیفه استراتژیکی بین الملل چهارم نه اصلاح کردن سرمایه داری، بلکه سرنگون کردن آن است. هدف سیاسی آن تسخیر قدرت بوسیله پرولتاریا بمنظور سلب مالکیت از بورژوازی است. با وجود این، تحقق این وظیفه استراتژیکی، بدون توجه کامل به تمام مسائل، حتی موضوعات کوچک و جزئی تاکتیکی، غیرممکن است. تمام بخش های پرولتاریا، تمام افسار، حرف و صنوف آن باید بداخل جنبش انقلابی جذب شوند. صفت مشخصه عصر حاضر این نیست که حزب انقلابی را از کار روزانه آزاد می کند، بلکه این است که

^۹ - سوسیال دموکراسی (با بین الملل دوم) در سال ۱۸۸۹ به عنوان جانشین بین الملل اول تشکیل گردید. بین الملل اول (یا انجمن بین المللی کارگران) از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۶ وجود داشت و توسط کارل مارکس رهبری می شد. بین الملل دوم احزاب سوسیال دموکرات و احزاب کارگری کشورهای مختلفی را دربر می گرفت. مهمترین و قوی ترین این احزاب سوسیال دموکراسی آلمان بود. در سال ۱۹۱۴، هنگامی که مهمترین بخش های بین الملل دوم ابتدائی ترین اصول سوسیالیستی را نقض کردند و از دولت های امپریالیستی خود در جنگ جهانی اول پشتیبانی کردند، نقش مترقی این سازمان خاتمه یافت، و به سازمانی غیرانقلابی بدل گشت.

اجازه می دهد کار روزانه، بنحوی جدائی ناپذیر از وظایف واقعی انقلاب صورت بگیرد.

بین الملل چهارم برنامه قدیمی درخواست های "حداقل" را ترک نمی کند، چرا که این درخواست ها دستکم بخشی از تأثیر و نیروی حیاتی خود را حفظ کرده اند. بین الملل چهارم، بنحوی خستگی ناپذیر، از حقوق دمکراتیک و پیروزی های اجتماعی کارگران دفاع می کند. لیکن بین الملل چهارم این کار روزمره را در چهارچوب دورنمای صحیح واقعی، یعنی دورنمای انقلابی، به مرحله اجرا می گذارد. از آنجا که درخواست های قدیمی، جزئی و "حداقل" توده ها با تمایلات نابود کننده و تحقیرآمیز سرمایه داری فاسد اصطکاک پیدا می کند. و آن هم بدون شک در هر قدم اتفاق می افتد. بین الملل چهارم، سیستم در خواست های انتقالی را پیشنهاد می کند، پایه اساسی این سیستم را این اصل تشکیل می دهد که درخواست های انتقالی، هر چه آشکارتر و قاطع تر، در جهت مخالف اساسی ترین بنیادهای رژیم بورژوازی سیر خواهند کرد. بدین ترتیب برنامه انتقالی جانشین "برنامه حداقل" قدیمی می شود و وظیفه آن عبارت است از بسیج متشکل توده ها در راه انقلاب پرولتاریائی.

تناسب دستمزدها و تناسب ساعات کار *

تحت شرایط سرمایه داری در حال تلاشی، توده ها محکوم به زندگی فقیر مردمان ستمزده هستند و پیش از هر موقع دیگر خطر پیوستن به گروه گدایان و تنگدستان، تهدیدشان می کند.

آنان باید از لقمه نان خود دفاع کنند، اگر نتوانند آنرا بهتر و بیشتر بکنند. در اینجا نه نیاز و نه فرصت آن هست که در آن درخواست های جداگانه و جزئی که بکرات

Sling Scale of Wages and Sliding Scale of Hours *

بر اساس شرایط مشخص از قبیل شرایط ملی، محلی و اتحادیه ای ظهور می کنند،
شمرده شوند. ولی دو نابسامانی اساسی اقتصادی که در آن مسخره و لغو بودن
روزافزون دستگاه سرمایه داری خلاصه می شود، اولی بیکاری، و دومی گرانی
قیمت ها، احتیاج به شعارها و شیوه های تعمیم یافته تری دارند.

بین الملل چهارم رزمی تزلزل ناپذیر علیه سیاست سرمایه داران را اعلام می کند.
هدف سیاست این سرمایه داران، بدرجه متناهی، مثل سیاست مأ موران دست
نشاندها، یعنی اصلاح طلبان**، مبتنی بر این نکته است که تمام بار میلیتاریسم***،
بحران ها، بی سروسامانی نظام پولی و سایر فشارهای ناشی از احتضار
سرمایه داری را بر گرده مردمان زحمتکش بنشانند. بین الملل چهارم برای همه کار و
شرایط زندگی سالم می طلبد.

نه تورم پولی نه تثبیت قیمت ها، نمی توانند به عنوان شعارهای پرولتاریا بکار
برده شوند، بدلیل اینکه آنها سرورته همان کرباس هستند. با بالا رفتن محتوم
قیمت ها، که با نزدیک شدن جنگ، بیش از پیش، وضعی مهار ناپذیر پیدا می کند،
فقط می توان با شعار بالا رفتن متناسب دستمزدها مبارزه کرد. این بدان معناست که
باید از طریق قراردادهای جمعی تضمین کرد که به نسبت افزایش قیمت کالاهای
مصرفی، دستمزدها خود بخود افزایش یابد.

پرولتاریا در لبه پرتگاه تلاشی خود، نمی تواند اجازه دهد که بخش روزافزونی از
کارگران بدل به گدایان دائماً بیکار بشود، و از تفاله و ته مانده غذای جامعه ای در
حال سقوط تغذیه نماید. حق کار، تنها حق جدی کارگر در جامعه ای است که بر اساس
استثمار بنا شده. امروز، در هر قدم، این حق از او سلب می شود. در برابر بیکاری

Reformists **

Militarism ***

خواه به عنوان پدیده ای "ساختی" و خواه "ادواری"، وقت آن است که در کنار شعار خدمات عمومی، شعار تناسب ساعات کار پیش کشیده شود. اتحادیه های کارگری و سایر سازمان های توده ای باید کارگر و بیکار را در نوعی یکپارچگی ناشی از احساس مسئولیت متقابل با هم متحد کنند. با در نظر گرفتن این اصل، کار موجود، باید بین تمام کارگران موجود، براساس تعریفی که از ساعات کار در هفته می شود تقسیم گردد. دستمزد متوسط هر کارگر، به میزانی باقی خواهد ماند، که براساس میزان ساعات کار در هفته، طبق برنامه قبلی تعیین شده بود. دستمزدها براساس حداقلی کاملاً تضمین شده، مطابق با نوسان قیمت ها، دچار نوسان خواهد شد. قبول هر برنامه دیگر، در دوران فاجعه آمیز فعلی، غیرممکن است.

صاحبان مالکیت و کلای آنان "تحقق ناپذیر بودن" این درخواست ها را ثابت خواهند کرد. سرمایه داران کوچکتر- بویژه سرمایه اران مفلس- علاوه بر اعلام تحقق ناپذیر بودن این درخواست ها، به دفاتر حساب خود هم مراجعه خواهند کرد. کارگران این نوع نتیجه گیری ها و مراجعه بدفاتر را یکسره رد خواهند کرد. مسأله این نیست که بین منافع مادی متضاد، یک اصطکاک "عادی" صورت می گیرد. مسأله این است که پرولتاریا، علیه فساد، نومییدی، و انهدام، تضمین شود.

مسأله بر سر زندگی و مرگ تنها طبقه خلاق و پیشرو جامعه است و بهمین دلیل مسأله بر سر آینده بشریت است. اگر سرمایه داری قادر به رفع نیازهایی که بناچار از فجایع ناشی از خود سرمایه داری بروز کرده، نیست، بگذار سر به تن سرمایه داری نماند. "تحقق پذیری" و یا "تحقق ناپذیری" در اینجا موضوعی است مربوط به روابط نیروها، که آن هم تنها می تواند از راه مبارزه قطعیت یابد. از طریق این مبارزه، صرف نظر از اینکه موفقیت های عملی و فوری این مبارزه چه می تواند باشد، کارگران، لزوم انهدام بردگی سرمایه داری را به عالی ترین شکل در خواهند یافت.

اتحادیه های کارگری در عصر انتقالی

اکنون کارگران در مبارزه در راه درخواست های جزئی و انتقالی بیش از هر موقع دیگر احتیاج به سازمان های توده ای، به ویژه، اتحادیه های کارگری دارند. رشد نیرومند اتحادیه گرائی در فرانسه و ایالات متحده آمریکا، موعظه های چپ گرایان عالم نمای افراطی را که می گویند "دوران مفید بودن اتحادیه های کارگری سرآمده است"، نقش بر آب می کند.

یک بلشویک- لنینیست، در صف مقدم جبهه تمام مبارزات می ایستد، حتی موقعی که این مبارزات بخاطر کوچکترین منافع مادی و یا حقوق دموکراتیک طبقه کارگر باشد. او در اتحادیه های کارگری توده ای فعالانه شرکت می کند تا آنها را تقویت کرده، روح مبارزه جویانه آنها را تشویق کند. او با سرسختی تمام علیه اقداماتی قد علم می کند که طی آن می خواهند اتحادیه های کارگری تحت حاکمیت دولت بورژوائی درآیند و پرولتاریا "حکمیت اجباری" و یا اشکال مختلف قیومیت های پلیسی نه تنها فاشیستی بلکه حتی "دموکراتیک" را قبول کند. تنها براساس فعالیتی از این نوع در داخل اتحادیه های کارگری، مبارزه پیروزمندانه علیه اصلاح طلبان، منجمله بوروکراسی استالینیستی امکان پذیر است.^{۱۰}

^{۱۰} - بوروکراسی استالینیستی - پس از انقلاب اکتبر در اتحاد شوروی، عقب افتادگی اقتصادی و فرهنگی جامعه روسیه از یکسو و انزوای دولت شوراهای و شکست های پیاپی موقعیت های انقلابی در کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا از سوی دیگر، در شرایطی که بهترین کادرهای حزب بلشویک در طی جنگ داخلی کشته شده بودند، به ظهور و استحکام یافتن قشر اجتماعی صاحب امتیاز و مرفه "بوروکراسی" منجر شد که از دستگاه دولت کارگری برای اختصاص سهم بیشتری از امتیازات مادی سود جست. بوروکراسی شوروی در حزب بلشویک و دولت شوروی، استالین را به عنوان بهترین نماینده خود یافته، شخصیت او را ساخت و پرداخت. رشد این قشر ضمن پروسه ای صورت گرفت که در طی آن طبقه کارگر

کوشش‌های تفرقه انداز از قبیل ایجاد و یا حفظ اتحادیه‌های کوچک "انقلابی"، به عنوان نعم البدل حزب در واقع نشانگر انکار کردن مبارزه برای حصول رهبری طبقه کارگر است. لازم است که اصل زیر با قدرت تمام مراعات شود: جدا کردن خویش از اتحادیه‌های توده‌های کارگری به صورتی تسلیم‌گرایانه، که در حکم خیانت به انقلاب است، با عضویت در بین الملل چهارم یکسره مغایرت دارد.

در عین حال بین الملل چهارم با قاطعیت تمام، بت پرستی اتحادیه‌های کارگری را که بطور یکسان، خصوصیت بارز اتحادیه‌گرایان و سندیکالیست‌هاست، رد و محکوم می‌کند.

الف- اتحادیه‌های کارگری نه دارای برنامه‌ای یکسره انقلابی هستند و نه با در نظر گرفتن وظیفه، ترکیب و نحوه پذیرش اعضاء می‌توانند دارای چنین برنامه‌ای باشند. در نتیجه اتحادیه‌ها نمی‌توانند جانشین حزب بشوند. ایجاد احزاب ملی انقلابی، به عنوان بخش‌های بین الملل چهارم، وظیفه اساسی عصر انتقالی است.

ب- اتحادیه‌های کارگری، حتی نیرومندترین‌شان، بیش از بیست الی پنچ درصد از اعضاء طبقه کارگر، آن هم بیشتر، افسار فنی‌تر و پردرآمدتر را، دربر نمی‌گیرند. اکثریت ستمدیده‌تر طبقه کارگر، به صورت اتفاقی و در دوران خیزش‌ها و جهش‌های استثنائی در جنبش کارگری، وارد صفوف مبارزه می‌شوند. در این قبیل

روسیه مایوس از پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته اروپا از صحنه مبارزه سیاسی کنار می‌کشید. استالین با قلع و قمع بلشویک‌ها و رهبران انقلاب اکتبر زمینه را برای استحکام سلطه بوروکراسی بیشتر مهیا کرد. بدین ترتیب در کشوری که برای نخستین بار در تاریخ سلطه سرمایه داری براه‌کننده شده بود، قدرت سیاسی یکسره از دست طبقه کارگر خارج شد. پس از پیروزی فاشیسم در آلمان و اضمحلال سیاسی کمینترن در سال ۱۹۳۳، تروتسکی ضمن این‌که در مقابل حملات دول امپریالیستی خواستار دفاع بدون قید و شرط از دولت کارگری شوروی بود، انقلاب سیاسی را به عنوان تنها راه سرنگون ساختن بوروکراسی استالینیستی و کسب مجدد قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر اعلام داشت.

مواقع لازم است که سازمان های مناسبی از نوع کمیته های اعتصاب، کمیته های کارخانه و سرانجام شوراهای، که همه توده های مبارز را دربر بگیرند، ساخته شود.

ج- اتحادیه های کارگری، به عنوان سازمان های که مظهر افشار بالای پرولتاریا هستند- به همانگونه که سرتاسر تجربه تاریخی گذشته منجمله تجربه تازه اتحادیه های آنارشوییستی سندیکالیستی در اسپانیا نشان می دهد، تمایل شدیدی برای سازش با رژیم های بورژوا دمکراتیک از خود نشان داده اند.^{۱۱} در دوران مبارزه شدید طبقاتی، گروه های رهبری کننده اتحادیه های کارگری می کوشند رهبری جنبش توده ای را برعهده بگیرند تا جنبش را بدل به یک حرکت بی بو و خاصیت بکنند. این اتفاق هم اکنون در دوران اعتصابات ساده، علی الخصوص در اعتصابات توده ای نشسته، که اصل مالکیت بورژوازی بوسیله آن بخطر می افتد، در شرف وقوع است. در دوران جنگ و یا انقلاب، موقعی که بورژوازی در دشواری های استثنائی غرق شده، رهبران اتحادیه های کارگری، معمولاً تبدیل به وزرای بورژوا می شوند.

بهمین دلیل، بخش های بین الملل چهارم، نه تنها باید همیشه بکوشند تا رهبری عالی اتحادیه های کارگری را عوض کنند، و در لحظات حساس جسورانه و با عزمی

^{۱۱} - اتحادیه های آنارشوییستی سندیکالیستی- آنارکو- سندیکالیسم Anarcho-Syndicalism تجلی آنارشوییسم در زمینه فعالیت های اتحادیه های کارگری است. آنارکو- سندیکالیست ها به عقاید آنارشوییستی مخالفت با فعالیت های پارلمانی و احزاب سیاسی، این عقیده را اضافه می کنند که تشکل اتحادیه های مستقل کارگری برای آزادی طبقه کارگر از شر سرمایه داری کفایت می کند.

آنارکو- سندیکالیسم یک نظام نوین اجتماعی را در نظر دارد که توسط اتحادیه های کارگری و یا صنعتی اداره می شود. در جریان انقلاب اسپانیا در سال های ۱۹۳۰، آنارکوسندیکالیست ها که در اتحادیه های آنارشوییستی سندیکالیستی متشکل بودند، در ابتدا قوی ترین گروه دست چپی بودند. ولی با این حال، قادر نبودند در مبارزه بر علیه فرانکو جنبش را رهبری کنند و بالاخره از حکومت جبهه ائتلافی بورژوازی حمایت کردند.

راسخ رهبران مبارز جدیدی به جای مأموران معمولی و مقامات جاه طلب عرضه کنند، بلکه در تمام شرایط ممکن باید سازمان های مستقل و مبارزی بیآفرینند که با وظایف مبارزه توده ای علیه جامعه بورژوائی سنخیت بیشتر داشته باشند؛ و در صورت لزوم حتی از انفصال کامل از دستگاه محافظه کار اتحادیه کارگری روگردان نباشند.

اگر پشت کردن به سازمان های توده ای بخاطر تشویق سوداهای افتراقی جنایت باشد، تحمل کورکورانه تسلیم جنبش توده ای انقلابی به ید قدرت دسته بندی های ارتجاعی و یا دسته های محافظه کار بوروکراتیک که با لباس مبدل ("پیشرو")، وارد معرکه می شوند، جنایتی کوچکتر نیست. اتحادیه های کارگری، خود هدف نیستند، بلکه وسایلی هستند در راه نیل به انقلاب پرولتاریائی.

کمیته های کارخانه

در عصر انتقالی، جنبش کارگری، نه یک شخصیت متشکل و کاملاً متعادل، بلکه شخصیت تب آلود و قابل انفجاری دارد. شعارها و نیز شکل های سازمانی باید از شاخص های جنبش پیروی کنند. رهبری، باید در برابر رفتار سرسری، انگار در برابر طاعون، گوش بزنگ باشد، و باید با حساسیت تمام جوابگوی ابتکار توده ها باشد.

اعتصابات نشسته، آخرین جلوه گاه این قبیل ابتکار توده ها، از محدوده روش های "عادی" سرمایه داری تجاوز می کند. جدا از درخواست های اعتصاب گران، تسخیر موقت کارخانه ها، ضربه ای است کاری بر این بت، یعنی بت مالکیت سرمایه داری. هر اعتصاب نشسته، بنحوی عملی، این پرسش را مطرح می کند که چه کسی ارباب کارخانه است: سرمایه دار یا کارگر؟

اگر اعتصاب نشسته این پرسش را بطور ضمنی طرح می کند، کمیته کارخانه بدان جلوه و چهره ای متشکل و سازمانی می دهد. کمیته ی کارخانه که بوسیله کارکنان کارخانه انتخاب شده، در برابر اراده مدیریت کارخانه بلافاصله وزنهء مقابلی ایجاد می کند.

در مقابل انتقاد اصلاح طلبان، که رؤسای صنایع باصطلاح "سلطنت طلب اقتصادی" چون فورد را از استثماریان باصطلاح "نیک" و "دموکراتیک" جدا می کنند، و از دومی به دلیل اولی انتقادی به عمل نمی آورند، ما شعار کمیته های کارخانه را به عنوان مرکز مبارزه علیه هر دو نوع استثماری قرار می دهیم.

بوروکرات های اتحادیه های کارگری، طبق معمول، در مقابل تشکیل کمیته های کارخانه سد ایجاد خواهند کرد، همانطوری که آنان در مقابل کلیه گام های جسورانه ای که در راه بسیج توده ها برداشته می شود، مقاومت نشان می دهند.

با وجود این، هر قدر که وسعت جنبش بیشتر باشد، همانقدر شکستن این سد مقاومت آسانتر خواهد بود. در جایی که کارگاه سر بسته^{۱۲} در دوران "صلح" تأسیس گردیده، کمیته رسماً با ارگان معمولی اتحادیه کارگری خود را تطبیق خواهد داد. لیکن در کادر آن تجدید نظر کرده، وظایف آن را گسترده تر خواهد کرد. اما، اهمیت اساسی کمیته در این حقیقت نهفته است که کمیته برای آن اقشار از طبقه کارگر که معمولاً اتحادیه کارگری از وارد کردن آنان در راه مبارزه عاجز است، ستاد مبارز و انقلابی فراهم می کند. دقیقاً از داخل صفوف همین اقشار ستمدیده تر است که فدا کارترین گردان های انقلاب بیا خواهند خاست.

به محض اینکه کمیته ای در کارخانه پدیدار شد، یک نیروی واقعی دوگانه Dual Power در کارخانه بوجود می آید. ماهیت این نیروی دوگانه طوری است که نماینده وضعی انتقالی است، چرا که شامل دو نظام آشتی ناپذیر، یعنی نظام

^{۱۲} - کارگاه سر بسته - Closed shop به کارگاهی اطلاق می گردد که تمامی کارکنان آن باید عضو اتحادیه کارگری ای باشند که با کارفرمای آن کارگاه قرارداد منعقد کرده است.

سرمایه دار و نظام پرولتاریا است. اهمیت اساسی کمیته های کارخانه، دقیقاً در این است که این کمیته ها راه را، اگر نه به روی دورانی عملاً انقلابی، دستکم به روی دوران پیش از انقلابی، باز می کنند، دورانی که حد فاصل بین نظام بورژوازی و نظام پرولتاریاست. تبلیغ برای اشاعه فکر کمیته های کارخانه، نه زودرس، و نه تصنعی است، چرا که گواه اصالت آن موج اعتصابات نشسته ایست که هم اکنون در چند کشور مختلف دارد گسترش پیدا می کند. ظهور موج های تازه نفس ازین نوع اعتصابات، در آینده نزدیک، اجتناب ناپذیر خواهد بود. لازم است که مبارزه در راه تشکیل کمیته های کارخانه بموقع آغاز شود تا اینکه کارگران غافلگیر نشده، کار از کار نگذرد.

«اسرار معاملاتی» و کنترل صنعت بدست کارگران

سرمایه داری لیبرال که براساس رقابت و تجارت آزاد بنیان گذاشته شده بود، دیگر به کلی بگذشته تعلق پیدا کرده است. جانشین آن، یعنی سرمایه داری انحصاری، نه تنها هرج و مرج بازار را از بین نمی برد، بلکه برعکس بدان شخصیت اغتشاشی خاصی می بخشد. لزوم "کنترل کردن" اقتصاد، گماشتن "رهبری" دولت بر صنعت و لزوم "برنامه ریزی"، بوسیله تمام تمایلات بورژوائی و خرده بورژوائی کنونی از فاشیسم گرفته تا سوسیال دموکرات - لاقول در حرف به رسمیت شناخته شده است. از نظر فاشیست ها، موضوع بیشتر، چپاول "برنامه ریزی شده" مردم برای تحقق هدف های نظامی است. سوسیال دموکرات ها می کوشند اقیانوس هرج و مرج را با قاشق "برنامه ریزی" بوروکراتیک خالی کنند. مهندسان و استادان دانشگاه مقالات

میسوپی پیرامون "تکنوکراسی"^{۱۳} می نویسند. حکومت های دموکراتیک، در راه آزمایش های جویونانه خود برای "تنظیم و تعدیل"، بی محابا، با خرابکاری سرمایه بزرگ مواجه می شوند.

رابطه واقعی بین استثمارگران و "کنترل کنندگان" دموکراتیک را یک نکته دیگر نیز به بهترین وجه نشان می دهد. آقایان "اصلاح طلب" پیش از آنکه قدم در آستانه تراست ها و "اسرار معاملاتی" آنها بگذارند از ترسی عایدانه قالب تهی می کنند. در اینجا اصل "عدم دخالت" در کسب و معامله، حکومت می کند. حساب هائی که بین یک سرمایه دار و جامعه نگهداشته می شود، به صورت اسرار سرمایه دار باقی می ماند؛ این اسرار به جامعه ربطی ندارد. انگیزه ای که بظاهر برای رعایت اصل "اسرار" معاملاتی، پیشنهاد می شود، مثل دوران سرمایه داری لیبرال، ظاهراً انگیزه "رقابت" آزاد است. واقعیت فرق می کند. تراست ها چیزی را از یکدیگر پنهان نمی کنند. اسرار معاملاتی عصر حاضر، بخشی از توطئه مداوم سرمایه داری انحصاری علیه منافع جامعه است. تا موقعی که مالکان خصوصی وسائل اجتماعی تولید بتوانند توطئه های مربوط به استثمار، چپاول و کلاه برداری خود را از دید تولیدکنندگان و مصرف کنندگان مخفی نگهدارند، طرح هائی که برای محدود ساختن خود کامگی "سلطنت طلبان اقتصادی" ریخته می شود، افسانه های مسخره و رقت انگیزی بیش نخواهد بود. از بین بردن "اسرار معاملاتی" گامی نخستین در راه کنترل واقعی صنعت است.

^{۱۳} - تکنوکراسی - برنامه و نهضتی بود که در اوایل بحران بزرگ اقتصادی آمریکا که در سال ۱۹۲۹ آغاز شد، در میان عموم، به خصوص در میان طبقه متوسط، شدیداً مقبول گردید. این برنامه برای غلبه بر بحران و حل مسئله بیکاری، متعادل نمودن اقتصاد آمریکا و سیستم پولی را از کنترل مهندسی و متخصصین فنی پیشنهاد می کرد- و البته بدون مبارزه طبقاتی و انقلاب. بالاخره این نهضت به دو جناح چپ و راست تقسیم شد، که جناح راست آن تمایلات فاشیستی را در خود پرورش داد.

کارگران به اندازه همان سرمایه داران حق آن را دارند که "اسرار" کارخانه، تراست، و تمام بخش صنعت، و بطور کلی اقتصاد ملی را بدانند. بیش از هر چیز دیگر، بانک ها، صنایع سنگین و حمل و نقل تمرکز یافته باید در زیر ذره بین گذاشته شود.

نخستین وظیفه کنترل کارگری باید توضیح خرج و دخل جامعه باشد. این کار باید از اقدامات معاملاتی افراد شروع شود تا سهمی که عملاً از درآمد ملی به فرد سرمایه داران و به استثمارگران، بطورکلی، تخصیص داده شده تعیین شود؛ تا معاملات پشت پرده و دزدی های زیر جلکی بانک ها و تراست ها در ملاءعام قرار داده شود؛ و سرانجام، تا آن حیف و میل دور از وجدان و خائنانه کار انسانی که نتیجه هرج و مرج سرمایه داری و سود جوئی آشکار است، به تمام افراد جامعه نشان داده شود.

هیچ صاحب منصب دولت بورژوائی- حتی اگر عالی ترین قدرت ها را هم در اختیار داشته باشد- نمی تواند از عهده انجام چنین کاری بر بیاید. مردم جهان شاهد درماندگی پرزیدنت روزولت و نخست وزیر بلوم در برابر توطئه های "شصت فامیل" و "دویست فامیل" دو ملت آمریکا و فرانسه بودند.^{۱۴} برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، فشار توده ای پرولتاریا ضرورت دارد. فقط کمیته های کارخانه می توانند با استفاده از کارشناسانی که صمیمانه به مردم وفادار باشند- از قبیل حساب داران، آمارگران، مهندسان، و دانشمندان و غیره- کنترل واقعی تولید را برقرار

^{۱۴}- شصت فامیل آمریکا کتابی است نوشته فردیناند لوندبرگ Ferdinand Lundberg. این کتاب، که انتشارش سروصدای زیادی به پا کرد، وجود یک الیگارشسی اقتصادی را در آمریکا مستند می کرد که در رأس آن شصت فامیل با ثروت های بی حساب قرار دارند. مؤلف این اثر را در سال ۱۹۶۸، تحت عنوان غنی و فوق غنی، با ذکر آخرین اطلاعات تجدید چاپ کرد. "دویست فامیل" الیگارشسی اقتصادی را در فرانسه نشان می دهد.

سازند. این کارشناسان باید نه به عنوان " تکنوکرات "، بلکه به عنوان مشاور عمل بکنند.

مبارزه علیه بیکاری نباید بدون دعوت برای سازمان دادن وسیع و جسورانه امور عام المنفعه در نظر گرفته شود. لیکن امور عام المنفعه فقط موقعی می تواند برای جامعه، و نیز برای خود بیکاران، معنایی دائمی و پیشرفته داشته باشد که به صورت بخشی از یک برنامه کلی درآید، و طوری طرح ریزی شود که مدت زمان قابل ملاحظه ای را دربر بگیرد. در چارچوب این طرح، کارگران از سر گرفتن کار در صنایع خصوصی را که در نتیجه بحران تعطیل شده اند، برای امور عام المنفعه خواستار خواهند شد. در این قبیل موارد مدیریت مستقیم کارگری جانشین کنترل کارگری خواهد گردید.

ایجاد حتی ابتدائی ترین برنامه های اقتصادی- از دیدگاه استثمار شده و نه استثمارکننده- بدون کنترل کارگری، یعنی بدون رسوخ چشم تیزبین کارگران در تمام پیچ و مهره های آشکار و نهان اقتصاد سرمایه داری، غیرممکن است. کمیته هایی که نمایندگی تک تک واحد های اقتصادی را برعهده دارند باید کنفرانس هایی تشکیل دهند تا کمیته های مربوط به تراستها، بخشهای کامل صنعت، مناطق اقتصادی، و سرانجام، سرتاسر صنعت ملی را انتخاب کنند. بدین ترتیب کنترل کارگری تبدیل به مکتبی برای اقتصاد برنامه ریزی شده خواهد شد. براساس این تجربه کنترل، پرولتاریا خود را برای مدیریت مستقیم صنعت ملی شده آماده خواهد کرد تا وقتی که آن ساعت محتوم نواخته شد، غافلگیر نشود.

سرمایه دارانی هستند، بیشتر از رده های پائین تر و یا متوسط، که داوطلبانه خواهند خواست دفاتر خود را در برابر دیدگان کارگران باز کنند- البته معمولاً برای نشان دادن لزوم کاهش دستمزدها. کارگران به این قبیل سرمایه داران خواهند گفت که علاقه ای به دفترداری ورشکستگان و یا نیمه ورشکستگان منفرد ندارند، بلکه می خواهند دفاتر حساب کلیه استثمارگران مفتوح گردد. کارگران نمی توانند و

نمی خواهند سطح شرایط زندگی خود را با مقتضیات سرمایه داران منفرد - که خود قربانی رژیم خود هستند- وفق بدهند. وظیفه اصلی عبارت است از سازمان دادن مجدد تمام دستگاه تولید و توزیع براساس یک بنیان ارجمندتر و عملی تر. اگر منسوخ کردن اسرار معاملاتی، شرط اساسی کنترل کارگری باشد، باید گفت که کنترل، گام اول در راه رهبری سوسیالیستی اقتصاد است.

سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه داران

برنامه سوسیالیستی سلب مالکیت، یعنی سرنگون ساختن سیاسی بورژوازی و منهدم کردن سلطه اقتصادی آن، در دوران انتقالی حاضر، نباید به هیچ وجه مانع از این شود که در صورت مقتضی بودن شرایط، درخواست سلب مالکیت از چند شاخه اصلی صنعتی حیاتی برای موجودیت ملی و یا سلب مالکیت از طفیلی ترین بخش بورژوازی، پیش کشیده شود.

بدین طریق، در پاسخ نوحه سرانی های رقت انگیز آقایان دموکرات ها در مورد دیکتاتوری "شصت فامیل" ایالات متحده و "دویست فامیل" فرانسه، ما پیشنهاد می کنیم از این ۶۰ یا ۲۰۰ مالک الرقاب های سرمایه دار فنودال مآب سلب مالکیت شود.

بهمین طریق، ما عیناً و ایضاً خواستار سلب مالکیت از شرکت هائی هستیم که انحصار صنایع جنگی، راه های آهن و مهم ترین منابع مواد خام را در اختیار دارند. تفاوت بین این درخواست ها و شعار میان تهی اصلاح طلبان تحت عنوان "ملی کردن" در این اصول نهفته است :

۱- ما پرداخت غرامت را مردود می دانیم.

۲- ما توده ها را نسبت به ماهیت عوام فریبان جبهه مردم هشدار می دهیم و می گوئیم که این عوام فریبان، ضمن لاس خشکه ای که با فکر ملی کردن می زنند، در واقع به صورت مأموران سرمایه باقی می مانند.

۳- ما از توده ها می خواهیم که فقط بر قدرت انقلابی خود متکی باشند.

۴- ما موضوع سلب مالکیت را به کسب قدرت از طرف کارگران و کشاورزان ربط می دهیم.

لزوم پیش کشیدن شعار سلب مالکیت، نه تنها با جنبه کامل ترش در جریان تبلیغ، بلکه، بشکل مختصر در جریان روزمره فعالیت تهییجی ما، از این حقیقت سرچشمه می گیرد که بخش های مختلف صنعت، دارای سطوح مختلف از رشد هستند، مراتب مختلفی را در حیات جامعه بخود تخصیص می دهند و از مراحل مختلف مبارزه طبقاتی عبور می کنند. تنها یک خیزش عمومی انقلابی پرولتاریا می تواند سلب مالکیت کامل از بورژوازی را در دستور روز قرار دهد. وظیفه در خواست های انتقالی آماده کردن پرولتاریا برای حل این مسأله است.

سلب مالکیت از بانک های خصوصی

و

دولتی کردن سیستم اعتبارات

امپریالیسم به معنای حاکمیت سرمایه مالی است. بانک ها، در کنار تراست ها و سندیکاها، و بدفعات، بانک ها در رأس این مؤسسات، حاکمیت عملی بر اقتصاد را در ید خود متمرکز می کنند. بانک ها در ساخت خود، به شکلی متمرکز، ساخت کلی سرمایه جدید را متجلی می سازند؛ بانک ها تمایلات انحصار را با تمایلات آنارشی درهم می آمیزند؛ بانک ها معجزه های تکنولوژی، واحد های معظم و تراست های

نیرومند را سازمان می بخشند؛ و نیز همین بانک ها، قیمت های فاحش، بحران ها و بیکاری را سازمان می دهند. اگر پست های فرماندهی بانک ها در دست سرمایه داران یغماگر بماند، امکان آن نخواهد بود که در راه مبارزه علیه خود کامگی انحصارطلبانه و هرج و مرج سرمایه داری- دو عاملی که در دستور انهدامی خود مکمل یکدیگرند- حتی یک گام جدی برداشته شود. برای آنکه نظام متحدالشکلی برای سرمایه گذاری و اعتبار در امتداد طرحی منطقی و منطبق با منافع تمام مردم بوجود آید، باید تمام بانک ها را در یک مؤسسه واحد ملی ادغام کرد. تنها سلب مالکیت از بانک های خصوصی و تمرکز یافتن تمام نظام اعتباری در دست دولت، دولت را صاحب منافع واقعی لازم، یعنی منابع مادی خواهد کرد تا بتواند به برنامه ریزی اقتصادی بپردازد. چنین کاری تنها از طریق قرطاس بازی و منابع بوروکراتیک امکان پذیر نیست.

سلب مالکیت از بانک ها، هرگز به معنای مصادره سپرده های بانکی نیست. برعکس، بانک دولتی واحد قادر خواهد بود شرایطی به مراتب مناسب تر از بانک های خصوصی برای ودیعه گذاران کوچک ایجاد کند. به همین طریق، تنها بانک دولتی می تواند برای کشاورزان، کسبه و بازرگانان خرده پا شرایط مناسب یعنی، اعتبار ارزان، فراهم کند. اما بالاتر از همه وضعی است که طبق آن کل اقتصاد- و بیش و پیش از همه چیز صنعت بزرگ و حمل و نقل - تحت رهبری یک هیأت مالی واحد، در خدمت منافع حیاتی کارگران و سایر زحمتکشان قرار خواهد گرفت.

با وجود این، دولتی کردن بانک ها تنها موقعی این نتایج مناسب را بیار خواهد آورد که قدرت دولت، خود، یکسره از دست استثمارگران در آید و در اختیار زحمتکشان قرار گیرد.

صف اعتصاب؛ نگهبانان محافظ؛ نیروی

نظامی کارگران؛ مسلح کردن پرولتاریا*

اعتصابات نشسته بمنزله هشداری جدی هستند از طرف توده ها، نه تنها خطاب به بورژوازی، بلکه همچنین خطاب به سازمان های کارگری، از جمله بین المل چهارم. در سال های ۲۰-۱۹۱۹، کارگران ایتالیا به ابتکار خود کارخانه ها را تصرف کردند و از این راه به "رهبران" خود نشان دادند که انقلاب اجتماعی در حال فرا رسیدن است. "رهبران" باین نشانه اهمیتی ندادند. پیروزی فاشیسم نتیجه این بی اعتنائی بود.^{۱۵}

The Picket Line, Defense Guard, Workers Militia, the Arming of the *
Proletariat

^{۱۵}- فاشیسم - یکی از دستاورد های عظیم تروتسکی تحلیل او از پیروزی فاشیسم بود که با به قدرت رسیدن موسولینی در سال ۱۹۲۲ آغاز شد. تروتسکی خاطر نشان ساخت که فاشیسم آخرین حربه طبقه سرمایه دار است. در شرایط عادی، سرمایه داری ترجیح می دهد بطریق صلح آمیز تری حکومت کند.

جوهر یک نهضت فاشیستی- در طول بحران اجتماعی طولانی و شدید- بسیج بخش های خرده بورژوازی و لومین پرولتاریا است و هدف آن متلاشی کردن سازمان ها و قدرت طبقه کارگر. تشکیل جبهه واحدی از تمام سازمان های کارگری؛ گارد دفاعی کارگران؛ و دفاع مبارزه جویانه از قدرتی که هم در زمینه های اقتصادی و هم در زمینه های سیاسی به دست طبقه کارگر افتاده است - اینها پیشنهادات تروتسکی برای مقابله با تهدید فاشیسم بود. این برنامه بطور اجتناب ناپذیری مسأله انقلاب سوسیالیستی را طرح می کند، که مآلاً تنها راه خاتمه دادن به تهدید فاشیسم است. استالین سیاست های ماوراء چپی "دوره سوم" (به یادداشت شماره ۳۲ مراجعه کنید) را قبل از به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳، و پس از آن سیاست ایجاد جبهه ائتلافی در اسپانیا که پیروزی کامل فرانکو در ۱۹۳۹ بیار آورد، در مغایرت کامل با سیاست

اعتصابات نشسته، هنوز به معنای تصرف کارخانجات بطریقه ایتالیایی نیست، ولی قدمی است قاطع در جهت تصرف کارخانه. بحران فعلی می تواند مبارزه طبقاتی را تا حدنهائی حادثر کند و لحظه فرجام را نزدیک تر آورد. لیکن این بدان معنا نیست که وضع انقلابی با یک ضربه بوجود می آید. در واقع یک سلسله تشنجات مداوم، نشانه نزدیک شدن انقلاب است. یکی ازین تشنجات، موج اعتصابات نشسته است. مسأله بخش های بین الملل چهارم عبارت است از کمک به پیش قراولان پرولتاریا برای درک خصیصه عمومی و ضربان عصر ما، و به ثمر رساندن به موقع مبارزه توده ها، از طریق اقدامات سازمانی هر چه مصمم تر و مبارزتر.

تشدید مبارزه پرولتاریا به معنای تشدید طرق حمله متقابل از طرف سرمایه داران است. موج های جدید اعتصابات نشسته، می توانند اقدامات متقابل مصممانه تری از طرف بورژوازی را بسوی خود جلب کنند و بلاشک جلب هم خواهند کرد. کار مقدماتی به این زودی از طرف مأموران مخفی تراسست های بزرگ دارد صورت می گیرد. اگر به پرولتاریا، باز شبیخون بزنند، وای بر سازمان های انقلابی، وای بر پرولتاریا!

بورژوازی در هیچ جا، بداشتن پلیس رسمی و ارتش اکتفا نمی کند. در ایالات متحده، حتی در زمان "صلح"، بورژوازی، گردان های مسلح اعتصاب شکن و چاقوکشان خصوصی مسلح را در کارخانه ها نگه می دارد. باین دسته ها، اینک باید گروه های مختلف نازی های آمریکا را هم افزود. بورژوازی فرانسه، به محض نزدیک شدن خطر، دسته های فاشیستی نیمه قانونی و غیرقانونی و نیز اینگونه دسته ها را در ارتش بسیج کرد. همین که فشار کارگران انگلیس دیگر باره پا بگیرد،

جبهه واحد تروتسکی اتخاذ کرد. این سیاست ها عمده ترین نقش را در پیروزی فاشیسم در آلمان و در اسپانیا ایفا کردند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به نوشته های تروتسکی، مبارزه بر ضد فاشیسم در آلمان و فاشیسم: چه هست و چگونه باید با آن جنگید چاپ پات قایندر پرس مراجعه کنید.

تعداد دارودسته های فاشیستی، دو برابر، سه برابر و حتی ده برابر می شود و یورش خونین این دارودسته ها به کارگران آغاز می گردد. بورژوازی دقیقاً باین نکته واقف است که مبارزه طبقاتی در عصر حاضر، تمایل دارد که به سهولت بدل به جنگ داخلی گردد. سرمداران و پادوهای سرمایه داری از نمونه های ایتالیا، آلمان، اطریش، اسپانیا، و سایر کشورها به مراتب بیشتر درس گرفتند تا رهبران رسمی پرولتاریا.

سیاست مداران بین الملل دوم و بین الملل سوم، و نیز بوروکرات های اتحادیه های کارگری، با علم به همه چیز، چشم بر ارتش خصوصی بورژوازی می بندند؛ درغیراین صورت امکان نداشت که آنها حتی برای مدت بیست و چهار ساعت، اتحاد خود را با بورژوازی حفظ کنند. اصلاح طلبان مرتباً این اندیشه را در ذهن کارگران رسوخ می دهند که تقدس دموکراسی موقعی به کامل ترین صورت تضمین می شود که بورژوازی تا بن دندان تسلیح شده باشد و کارگران بی سلاح مانده باشند.

وظیفه بین الملل چهارم عبارت است از خط بطلانی دانمی کشیدن بر تمام این سیاست های بردگی. دموکرات های خرده بورژوا- منجمله سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها و آنارشویست ها- هر قدر که دیوانه وار، در عمل تسلیم فاشیسم می شوند، به همان اندازه بلندتر از مبارزه علیه آن دم می زنند. تنها گروه های مسلح کارگری، که از حمایت ده ها میلیون رنجبر برخوردار باشند، می توانند موفقانه دارودسته های فاشیست را مغلوب کنند. مبارزه علیه فاشیسم، نه در دفتر هیئت تحریریه لیبرال، بلکه در کارخانه آغاز می شود و در خیابان پایان می یابد. اعتصاب شکنان و تفنگ داران خصوصی در کارخانه ها، هسته های اصلی ارتش فاشیسم را تشکیل می دهند. صفوف اعتصاب، هسته های اساسی ارتش پرولتاریا هستند. این مبدأ حرکت ماست. در رابطه با هر اعتصاب و تظاهرات خیابانی، تبلیغ برای لزوم ایجاد گروه های کارگری به منظور دفاع از خود، ضرورت حتمی دارد. لازم است این شعار در برنامه جناح انقلابی اتحادیه های کارگری گنجانده شود. لازم است در هر کجا امکان پذیر باشد- و نخست از گروه های جوان - شروع کرد و

گروه های دفاع از خود تشکیل داد و این گروه ها را مشق و تمرین نظامی داد و آنان را با سلاح های مختلف آشنا کرد. موج جدید در جنبش توده ای نه تنها باید در خدمت افزودن تعداد این قبیل واحد ها در آید، بلکه باید این واحدها را براساس نزدیکی منطقه ای، و شهرها و نقاط مختلف با یکدیگر متحد گرداند. لازم است که به نفرت راستین کارگران از اعتصاب شکنان و دارودسته های گانگستر و فاشیست جلوه گاهی متشکل داد. لازم است که شعار نیروی نظامی کارگران به عنوان تنها ضامن جدی مصونیت سازمان ها، میتینگ ها و مطبوعات کارگران بکار برده شود.

تنها به کمک چنین فعالیت سازمانی و تهییجی منظم، مداوم، خستگی ناپذیر و شجاعانه، که پیوسته متکی بر تجربه خود توده ها باشد، این امکان بدست می آید که سنت های بردگی و بی ارادگی از ذهن کارگران ریشه کن شود، دسته هایی از مبارزان قهرمان که سرمشق بقیه رنجبران باشند، تربیت بشوند؛ و بر چاقوکشان مسلح ضدانقلاب یک سلسله شکست تاکتیکی وارد آید؛ بر سطح اعتماد به نفس استثمارشدگان و ستمزدگان افزوده شود؛ و فاشیسم از چشم خرده بورژوازی بیفتد و راه برای تسخیر قدرت بوسیله پرولتاریا کوبیده و هموار گردد.

انگلس، دولت را هینتی از "افراد تحت سلاح" می خواند. تسلیح پرولتاریا در مبارزه پرولتاریا برای آزادی خود، امری است ضروری و حتمی. هر وقت که پرولتاریا اراده کند، راه و وسایل تسلیح خود را پیدا خواهد کرد. در این زمینه نیز، رهبری، طبیعتاً، برعهده بخش های بین الملل چهارم خواهد بود.

اتحاد کارگران و کشاورزان

المثنی و برادر مبارز کارگر در خارج از شهرها، کارگر کشاورزی است. این دو، دوجزء یک کل، و متعلق به همان طبقه هستند. منافع این دو از یکدیگر، جدائی ناپذیر

است. برنامه درخواست های انتقالی کارگران صنعتی، با تغییراتی در اینجا و آنجا، برنامه پرولتاریای کشاورزی هم هست.

روستائیان (کشاورزان) طبقه ای دیگر را تشکیل می دهند: آنان خرده بورژوازی روستا هستند. خرده بورژوازی از قشرهای مختلف ساخته شده که از نیمه پرولتاریا شروع شده به عناصر استثمارگر خاتمه می یابد. برطبق این تقسیم بندی، وظیفه سیاسی پرولتاریای صنعتی، گسترش دادن مبارزه طبقاتی به قلمرو روستاست. تنها از این راه، پرولتاریا خواهد توانست، دوست و دشمن خود را از یکدیگر جدا کند.

ویژگی های رشد ملی هر کشوری، شگفت انگیزترین تجلی خود را در وضع کشاورزان، و تا حدودی، در وضع خرده بورژوازی شهری (افزارمندان و مغازه داران) پیدا می کند. این طبقات، هر قدر هم که از نظر تعداد نیرومند باشند، در اساس، نمودار بازماندگان اشکال تولید پیش از سرمایه داری هستند. بخش های مختلف بین الملل چهارم، باید با عینیت تمام، برای روستائیان (کشاورزان) و خرده بورژوازی شهری، برنامه ای از درخواست های انتقالی تنظیم کنند؛ این برنامه باید با شرایط هر مملکت سازگار باشد. کارگران پیشرو، باید یاد بگیرند تا در برابر پرسش هانی که متحدان آیندشان از آنان خواهند کرد، پاسخ های روشن و مشخص داشته باشند.

کشاورز، ضمن اینکه به صورت یک خرده تولید کننده "مستقل" باقی می ماند، احتیاج دارد که اعتبار ارزان، ماشین های کشاورزی و کود، در حد بضاعت مالی اش در اختیار او گذاشته شود. او نیازمند شرایط مناسب حمل و نقل است و برای محصولات کشاورزی خود، احتیاج به یک سازمان سالم بازار دارد. ولی بانک ها، تراست ها و بازرگانان، از هر طرف، او را چپاول می کنند. تنها خود کشاورزان، به کمک کارگران می توانند مانع این چپاول شوند. باید کمیته های منتخب کشاورزان خرده پا، در صحنه ملی ظهور کنند و به اتفاق کمیته های کارگری و کمیته های

کارمندان بانک، کنترل حمل و نقل، اعتبار و عملیات تجاری مؤثر در کشاورزی را بدست بگیرند.

با برخ کشیدن کاذب در خواست های "زیاده از حد" کارگران، بورژوازی بزرگ با زیردستی تمام موضوع قیمت کالا را تبدیل به گوه ای کرده، از آن برای ایجاد نفاق بین کارگران و کشاورزان، و کارگران و خرده بورژوازی شهرها استفاده می کند. روستائی، افزارمند و خرده پا، برخلاف کارگر صنعتی، کارمند اداری و خدمات کشوری، نمی تواند براساس بالا رفتن قیمت ها، تقاضای اضافه دستمزد بکند. مبارزه رسمی حکومت با گرانی قیمت ها، فقط برای فریب دادن توده هاست. ولی کشاورزان، افزارمندان و بازرگانان، به عنوان مصرف کننده، می توانند دوشادوش کارگران در سیاست تثبیت قیمت ها دخالت کنند. مصرف کنندگان در مقابل نوحه سرانی سرمایه دار بر سر هزینه تولید، حمل و نقل و دادوستد باید از آنان بخواهند: "دفاترستان را به ما نشان بدهید، ما خواستار کنترل تثبیت قیمت ها هستیم. "ارگان های این کنترل باید کمیته تعیین قیمت ها باشد، باید این کمیته از نمایندگان کارخانه ها، اتحادیه های کارگری، تعاونی ها، سازمان های کشاورزان، "مردمان کوچک" شهری و زنان خانه دار و دیگران ترکیب یافته باشد. بدین وسیله کارگران می توانند به کشاورزان ثابت کنند که دلیل اصلی گرانی قیمت ها، نه دستمزد زیاد، بلکه سود کلان سرمایه داران و هزینه های هنگفت آناژشی سرمایه داری است.

برنامه برای ملی کردن زمین و اشتراکی کردن کشاورزی باید طوری طرح ریزی شود که از همان اساس کار، امکان سلب مالکیت از کشاورزان خرده پا، و اشتراکی سازی اجباری آنان، از بین برود. کشاورز، تا زمانی که خود ممکن و یا لازم تشخیص می دهد، مالک قطعه زمین خود خواهد بود. برای اعاده حیثیت برنامه سوسیالیسم در دیدگاه کشاورز، لازم است که شیوه های اشتراکی سازی استالینستی

– که نه منافع کشاورز و نه منافع کارگر، بلکه منافع بوروکراسی به کار بردن آنرا
ایجاب می کند- بیرحمانه افشاء گردد.^{۱۶}

هم چنین سلب مالکیت غاصبین، به معنای ضبط اجباری دارائی افزارمندان و
مغازه داران نیست. برعکس، کنترل بانک ها و تراست ها بوسیله کارگران، و از همه
بالا تر ملی کردن این تأسیسات، می تواند برای خرده بورژوازی شهری، شرایط
فوق العاده مناسبی برای اعتبار، و خرید و فروش ایجاد کند که در دوران تسلط
لجام گسیخته انحصارات امکان پذیر نیست. وابستگی به دولت، جانشین وابستگی
به سرمایه خصوصی خواهد شد و دولت، هر قدر که رنجبران آن را بیشتر در ید
قدرت خود داشته باشند به همکاران خرده پا و نمایندگان آنان بیشتر توجه خواهد
کرد.

شرکت عملی کشاورزان استثمار شده در کنترل زمینه های مختلف اقتصاد، بدانان
اجازه خواهد داد که خود در باره اینکه کار اشتراکی بر روی زمین بنفع آنان است یا
نه، تصمیم بگیرند، و وقت و حدود اشتراکی کردن را هم تعیین کنند. کارگران صنعتی
باید وظیفه خود بدانند که به کشاورزان در حرکت آنان در این مسیر هرگونه مساعدت
را بکنند؛ خواه از طریق اتحادیه های کارگری، خواه از طریق کمیته های کارخانه، و
از همه بالاتر از طریق حکومت کارگران و کشاورزان.

^{۱۶} - شیوه های اشتراکی کردن استالینیستی – عدم توجه حزب کمونیست شوروی تحت
رهبری استالین به پیشرفت صنعتی و اشتراکی کردن مزارع با آهنگی متوازن، شکاف بین
صنعت و کشاورزی شوروی را هر چه وسیعتر کرد تا اینکه این به بحران اقتصادی عمیقی در
سال ۱۹۲۸ منجر شد، که این خود یکی از علل اتخاذ سیاست ماوراء چپی "دوره سوم" (به
یادداشت شماره ۳۲ مراجعه کنید) گردید. استالین برای مقابله با کمبود غله ناشی از این بحران
به اشتراکی کردن تحمیلی وسیعی در مزارع شوروی دست زد. مخالفت دهقانان با این اقدام
کشور را به سر حد فاجعه سوق داد و در سال های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ قحطی و گرسنگی واقعی
در روستا ها بوجود آمد.

اتحاد پیشنهاد شده بوسیله پرولتاریا- نه به " طبقات متوسط" بطور کلی، بلکه به اقشار استثمار شده خرده بورژوازی شهری و روستایی، علیه همه استثمارگران، منجمله استثمارگران " طبقات متوسط" - نمی تواند اجباری باشد، بلکه تنها می تواند براساس رضایت آزادانه، که بوسیله " قرارداد" ویژه ای قوام و استحکام یافته باشد، استوار گردد. این "قرارداد" برنامه درخواست های انتقالی است که بوسیله طرفین داوطلبانه پذیرفته شده است.

مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ

دورنمای سرتاسر جهان، و در نتیجه، حیات سیاسی داخلی تک تک کشورهای جهان را خطر جنگ جهانی تیره کرده است. باین زودی فاجعه قریب الوقوع، لرزش های شدید ترس و وحشت را در کالبد وسیع ترین توده های بشریت می دواند.

بین الملل دوم سیاست رسوای سال ۱۹۱۴ خود را با اطمینان بیشتر تکرار می کند، چرا که امروز این کمینترن است که نخستین ساز شوونیسم را می نوازد.^{۱۷} به محض

^{۱۷} - شوونیسم اصطلاحی است که از نام سربازی فرانسوی به اسم نیکولا شووین Nikola Chauvin، که بعد مفرط وطن پرست و وفادار به ناپلئون بود، مشتق شده است. مارکسیست ها این اصطلاح را به هر نوع حمایتی از اقدامات جنگی امپریالیسم، و در مورد برتری جوئی منکر و یا برتری جوئی ملی و نژادی، به حمایت از حقوق ستمگر در مقابل حقوق ستم کش اطلاق می کنند. در طول جنگ جهانی اول، احزاب بین الملل دوم موضع شوونیستی شان در دفاع از امپریالیست های "خودشان" را با این نظریه "جزمی" توجیه کردند که "همبستگی ملی طبقات بر مبارزه طبقاتی برتری دارد." ("جنگ و بین الملل چهارم"، نوشته های لنون تروتسکی (۱۹۳۳-۳۴)، پات فابندر پرس). در مقابل، تروتسکی، لنین، لوکزامبورگ، و سایر

این که خطر جنگ، دورنمایی عینی و واقعی پیدا کرد، استالینیست ها که گوی سبقت از مسالمت جویان Pacifists بورژوا و خرده بورژوا، رבוوده اند، تبدیل به یاهه سرایان پرسروصدای چیزی بنام "دفاع ملی" شدند. در نتیجه مبارزه انقلابی علیه جنگ یکسره برگرده و دوش بین الملل چهارم گذاشته می شود.

سیاست بلشویک-لنینیستی در قبال این مسأله که در رساله "دبیرخانه بین الملل International Secretariat" (جنگ و بین الملل چهارم، ۱۹۳۴) طرح ریزی شده، امروز یکسره بر قوت خود باقی است. در دوران آینده، یک حزب انقلابی، برای کسب موفقیت، بیش از همه چیز بر سیاست خود پیرامون جنگ تکیه خواهد کرد. سیاست صحیح از دو عنصر تشکیل می شود: بر خورد سازش ناپذیر نسبت به امپریالیسم و جنگ های آن، و لیاقت در طرح برنامه براساس تجربیات خود توده ها.

بورژوازی و مأمورین آن از مسأله جنگ، بیش از هر مسئله دیگر، برای فریب دادن مردم استفاده می کنند. آنان این کار را از طریق کلی بافی، فورمول های عمومی، لغت پراکنی پر زرق و برق از قبیل "بیطرفی"، "امنیت جمعی"، "تسلیمات در راه دفاع از صلح"، "دفاع ملی" و "مبارزه با فاشیسم"، و عباراتی از این قبیل انجام می دهند. همه این کلی بافی ها و لغت پراکنی ها سرانجام فقط در یک حقیقت خلاصه می شوند و آن اینکه، مسأله جنگ، یعنی سرنوشت مردم، در دست امپریالیست ها، اولیای حکومت آنان، سیاست و ژنرال های آنان است، با تمام دوز و کلک ها و توطئه چینی هایی که آنان علیه مردم بکار می برند.

بین الملل چهارم با نفرت تمام همه این کلی بافی ها را رد می کند؛ چرا که این کلی بافی ها در اردوگاه دموکراتیک همان نقشی را بازی می کنند که کلماتی از قبیل "شرف"، "خون"، "نژاد" در اردوگاه فاشیسم. ولی ابراز انزجار و نفرت، به

انترناسیونالیست های انقلابی موضعی "شکست طلبانه" اتخاذ کردند، و خاطر نشان ساختند که "دفاع ملی" در اصل فقط دفاع از منافع طبقه حاکمه است.

تنهانی کافی نیست. کمک به توده ها، برای آنکه آنان بتوانند از طریق معیارهای معتبر وشعارها و درخواست های صحیح ، ماهیت واقعی این کلی بافی های شیدانه را درک کنند، حتمیت و ضرورت کامل دارد.

" خلع سلاح؟ " - وقتی که پرسشی مثل خلع سلاح پیش می آید، سرتاسر مسأله دور این نکته می چرخد که: چه کسی باید چه کسی را خلع سلاح کند؟ تنها خلع سلاحی که می تواند از جنگ جلوگیری کرده یا بدان پایان بخشد، خلع سلاح بورژوازی از طریق کارگران است. ولی برای خلع سلاح بورژوازی، کارگران باید خود تسلیح شوند.

"بی طرفی؟" - اما، پرولتاریا هرگز در جنگ بین ژاپن و چین ، و یا جنگ بین آلمان و روسیه شوروی، بیطرف نمی تواند باشد. "پس منظور این است که باید از چین و روسیه شوروی دفاع شود؟" البته! ولی این دفاع نباید بدست امپریالیست ها صورت بگیرد که نه می خواهند سر به تن چین باشد و نه سر به تن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

"دفاع از مام میهن؟" - اما، غرض بورژوازی از این کلی بافی، دفاع از منافع و حق چپاول خود بورژوازی است. ما فقط موقعی آماده دفاع از مام میهن از حملات سرمایه داران خارجی خواهیم بود که نخست دست و پای (سرمایه داران) خود را محکم ببندیم و نگذاریم آنان به مام میهن دیگران تجاوز کنند، که کارگران و کشاورزان کشورمان، اربابان واقعی کشور باشند، که ثروت کشور از دست یک اقلیت کوچک خارج شده بدست مردم بیفتد، که ارتش سلاحی باشد در دست استثمار شده، و نه استثمارگر.

لازم است که این فکرهای بنیادی، براساس جریان حوادث و جهت تفکر توده ها، به افکار مشخص تر و کوچک تقسیم بندی شده، تعبیر گردند. علاوه بر این لازم است که بین مسالمت جوئی سیاستمدار، استاد دانشگاه و روزنامه نگار از یک سوی و مسالمت جوئی نجار، کارگر کشاورزی و نیز زن رختشوی از سوی دیگر فرقی قایل

شویم. در یک مورد، مسالمت جوئی سرپوشی است بر امپریالیسم؛ در مورد دیگر تجلی سردرگم سوژن نسبت به امپریالیسم است. وقتی که کشاورز خرده پا یا کارگر از دفاع میهن صحبت می کند، غرضش دفاع از خانه خود، خانواده خود و خانواده های دیگران در برابر تجاوز و در برابر بمب و گاز سمی است. غرض سرمایه دار و روزنامه نگارش از دفاع از مام میهن، عبارتست از بدست آوردن مستعمرات و بازار، و افزایش غارتگرانه سهم " ملی " از درآمد جهانی. مسالمت جوئی و میهن پرستی بورژوایی سرتاسر به دسیسه و فریب آمیخته است. در مسالمت جوئی و حتی میهن پرستی ستمدیدگان، عناصری هستند که از یک سو نفرت از جنگ و ویرانگر را منعکس می کنند و از سوی دیگر چسبیدن به چیزهائی را که آنان فکر می کنند چسبیدن بدان ها بنفع آنانست- و اینها عناصری هستند که باید طریقه استفاده از آنها را بدانیم تا نتیجه مطلوب را بگیریم.

با استفاده از این ملاحظات به عنوان نقطه آغاز ، بین الملل چهارم از هرگونه درخواست، حتی درخواست غیرکافی، حمایت می کند، در صورتی که این درخواست بتواند تا حدودی توده ها را در مسیر سیاست فعال بیاندازد، دید انتقادی آنان را باز کند و بر کنترل آنان بر توطئه چینی های بورژوازی بیفزاید.

ازین دیدگاه، بخش آمریکائی ما، مثلاً، از پیشنهاد رأی گیری همگانی پیرامون اعلام جنگ، حمایتی انتقاد آمیز می کند.^{۱۸} این بدیهی است که هیچ اصلاح

^{۱۸}- در سال ۱۹۳۷ لوئیس لودلو Louis lodlow نماینده کنگره آمریکا با تقدیم لایحه ای خواستار الحاق متممی به قانون اساسی آمریکا شد که بر طبق آن دولت آمریکا برای اعلام جنگ به کشورهای دیگر می بایست به رأی گیری همگانی متوسل گردد. این پیشنهاد در ژانویه ۱۹۳۸ از طرف کنگره آمریکا رد گردید. در حالی که هفته قبل از آن آمار گیری عمومی نشان داده بود که بیش از ۷۰ درصد مردم با آن موافق بودند.

دموکراتیک، قادر نخواهد بود که به تنهایی جلوی تحریکات جنگ طلبانه رهبران را- در صورتیکه آنان خواهان جنگ باشند- بگیرد. لازم است که این هشدار صریح آویزه گوش باشد. ولی برغم توهماتی که توده ها نسبت به رأی گیری همگانی پیشنهاد شده دارند، حمایت آنان از این رأی گیری نشانه سوءظن و عدم اطمینانی است که کارگران و کشاورزان نسبت به حکومت و کنگره بورژوائی نشان می دهند. بدون آنکه بخواهیم ازین توهمات حمایت کرده یا آنها را نادیده بگیریم، لازم می دانیم که از عدم اطمینان پیشرو استثمارشدگان نسبت به استثمارگران، با تمام قدرت حمایت کنیم. جنبش برای رأی گیری همگانی، هرچقدر گسترده تر گردد، همانقدر زودتر، مسالمت جویان بورژوا از آن فاصله خواهند گرفت؛ خائنین کمینترن به همان اندازه رسواتر خواهند شد. و به همان اندازه سوطن نسبت به امپریالیسم حدت و شدت بیشتری خواهد یافت.

ازین دیدگاه، لازم است که درخواست زیر پیش کشیده شود: تمام مردمان و زنان از سن هیجده سالگی باید حق رأی داشته باشند. آنانی که قرار است فردا در راه مام میهن جان بسپارند، امروز باید حق رأی دادن داشته باشند. مبارزه علیه جنگ باید نخست از پسیج انقلابی جوانان آغاز شود.

باید به مسئله جنگ از تمام زوایا، از هر جانبی که در هر لحظه در برابر توده های مردم قرار دارد، پرتو افکنده شود.

جنگ، بویژه برای صنعت جنگ ، اقدام تجاری بزرگی است. به همین دلیل آن "شصت فامیل"، میهن پرستان صف مقدم و محرکین اصلی جنگ هستند. کنترل صنایع جنگ بوسیله کارگران، نخستین قدم در مبارزه علیه "سازندگان" جنگ است.

حزب کارگران سوسیالیست Socialist Worker Party آمریکا از این پیشنهاد در رابطه با برنامه انتقالی استفاده کرد و با طرح شعار "بگذارید مردم در مورد جنگ رأی بدهند" به یک رشته عملیات تبلیغاتی تهییجی دست زد.

در مقابل این شعار اصلاح طلبان که: برای سود نظامی مالیات تعیین کنید، ما این شعارها را قرار می دهیم: توقیف سود نظامی و سلب مالکیت از بازرگانان صنایع جنگی. در جایی که صنعت جنگ "ملی" شده باشد، مثلاً در فرانسه، شعار کنترل کارگری تمام قدرت خود را حفظ می کند. پرولتاریا به حکومت بورژوازی همانقدر بی اعتماد است که به فرد فرد سرمایه داران.

نه یک نفر و نه یک دینار برای حکومت بورژوائی!

نه برنامه تسلیحاتی، بلکه برنامه برای امور عام المنفعه!

استقلال کامل سازمان های کارگری از کنترل ارتش و پلیس!

یکبار، برای همیشه، باید تعیین مقدرات مردم را از دست یک دارودسته حریص و بیرحم امپریالیست که پشت سر مردم توطئه می چیند، در بیاوریم. هم از این روست که خواستار برنامه ذیل هستیم.

ایجاد آموزشگاه های نظامی باید برای تربیت فرماندهان از میان رنجبران که بوسیله سازمان های کارگران برگزیده شده باشند؛

الغاء کامل سیاست بازی های مخفیانه. تمام پیمان ها و قراردادها باید در دسترس تمام کارگران و کشاورزان قرار گیرد؛

آموزش نظامی و تسلیح کارگران و کشاورزان باید در کنترل مستقیم کمیته های کارگران و کمیته های کشاورزان قرار گیرد؛

ایجاد قشون مردم Peoples Militia، بجای ارتش ثابت، قشونی که جزء لاینفک کارخانه ها، معادن، مزارع و غیره باشد.

جنگ امپریالیستی، ادامه و تشدید سیاست های چپاولگرانه بورژوازی است. مبارزه پرولتاریا علیه جنگ ادامه و تشدید مبارزه طبقاتی است. آغاز جنگ، وضع، و تا حدی وسایل مبارزه بین طبقات را تغییر می دهد، نه هدف و مسیر اصلی آنرا.

بورژوازی امپریالیستی بر دنیا حاکم است. بهمین دلیل جنگ قریب الوقوع، در سرشت اصلی اش، جنگی امپریالیستی خواهد بود. در نتیجه محتوای بنیادی سیاست

پرولتاریای بین‌المللی عبارت خواهد بود از مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ آن. در این مبارزه اصل اساسی عبارتست از: "دشمن اصلی در کشور خود توست،" و یا "شکست حکومت (امپریالیستی) خود تو، شری کوچکتر است."

ولی تمام کشورهای دنیا کشورهای امپریالیستی نیستند. برعکس اکثر کشورهای دنیا قربانی امپریالیسم هستند. برخی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بدون تردید خواهند کوشید از جنگ برای دور افکندن یوغ بردگی سود جویند. جنگ آنان نه امپریالیستی، بلکه آزادی بخش خواهد بود. وظیفه پرولتاریای جهانی این خواهد بود که به کشورهای ستمزده، در جنگ آنان علیه ستمگران کمک کند. همان وظیفه شامل حال کمک به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و یا هر حکومت کارگری می‌شود که پیش از جنگ و یا در دوران جنگ بوجود آمده باشد. شکست هر حکومت امپریالیستی در مبارزه با دولت کارگری و یا با کشور مستعمره، شری کوچکتر است. لکن کارگران کشورهای امپریالیستی نمی‌توانند از طریق حکومت خود به یک کشور ضدامپریالیستی کمک کنند، صرف نظر از اینکه روابط دیپلماتیک و نظامی بین آن دو کشور در هر لحظه مشخص چه وضعی داشته باشد. اگر حکومت‌ها اتحادی موقت، و بدلیل ماهیت این اتحاد، اتحادی غیرقابل اطمینان با هم بسته باشند، پرولتاریای کشور امپریالیستی به مخالفت طبقاتی با حکومت کشور خود ادامه داده و "متحد" غیرامپریالیستی را از طریق روش‌های خود کمک می‌کند؛ یعنی از طریق روش‌های مبارزه طبقاتی بین‌المللی (تهییج نه تنها علیه متحدان پیمان شکن، بلکه بنفع دولت کارگری در کشور مستعمره؛ تحریم و اعتصاب در یک مورد، و رد تحریم و رد اعتصاب در مورد دیگر، و قس علیهذا).

پرولتاریا در حمایت از کشور مستعمره و یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان جنگ، نه با حکومت بورژوازی کشور مستعمره و نه با بوروکراسی ترمیدوری

اتحاد شوروی سوسیالیستی، کوچکترین حس یک پارچگی نشان نمی دهد.^{۱۹} بلکه برعکس پرولتاریا استقلال کامل سیاسی خود را هم نسبت به این و هم نسبت بدان حفظ می کند. پرولتاریای انقلابی با دادن کمک در جنگی عادلانه و مترقی، حس همدردی کارگران مستعمرات و کارگران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بخود جلب می کند، اعتبار و نفوذ بین الملل چهارم را تحکیم می بخشد، و قدرت آنرا برای کمک در سرنگون ساختن حکومت بورژوائی در کشورهای مستعمره و بوروکراسی ارتجاعی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی افزایش می دهد.

در آغاز جنگ، بناچار، بخش های بین الملل چهارم، خود را جدا افتاده خواهند یافت؛ هر جنگی توده های ملی را غافلگیر می کند و در آنان کششی بسوی دستگاه حکومتی ایجاد می کند. انترناسیونالیست ها مجبور خواهند شد در خلاف جهت آب شنا بکنند. با وجود این، نابودی و فلاکت ناشی از جنگ جدید که در همان ماه های نخستین بر فجایع خونین سال های ۱۸-۱۹۱۴ به مراتب پیشی خواهند جست، بزودی ایجاد هوشیاری خواهد کرد. نارضائی توده ها و عصیان آنان زودا زود رشد خواهد کرد. بخش های بین الملل چهارم بر تارک موج انقلابی قرار خواهند گرفت. برنامه درخواست های انتقالی بدل به واقعیتی سوزان خواهد شد. مسأله کسب قدرت بوسیله پرولتاریا با تمام عظمت خود جلوه گر خواهد شد.

^{۱۹} - "ترمیدور" ماه نهم تقویمی بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه تدوین گردید. در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴ حکومت ژاکوبین های رادیکال به رهبری روبسپیر توسط یک جناح ارتجاعی انقلاب واژگون گشت. این آغاز چرخشی به راست بود که راه را برای به قدرت رسیدن ناپلئون بناپارت و انهدام جمهوری اول فرانسه باز کرد.

تروتسکی این اصطلاح را به عنوان تشبیهی تاریخی برای غصب قدرت توسط بوروکراسی استالینیستی محافظه کار در چارچوب مناسبات مالکیت ملی شده بکار برد. آخرین و کامل ترین برخورد او با این مسئله، مقاله ایست بنام "دولت کارگری، ترمیدور و بناپار تیسیم"، که در سال ۱۹۳۵ نوشته شد و در نوشته های لنون تروتسکی (۳۵-۱۹۳۴) یافت می شود.

سرمایه داری، پیش از آنکه بشریت را فرتوت کند و یا آنرا غرقه در خون گرداند، فضای جهان را از بخارهای زهرآگین نفرت ملی و نژادی می آکند. ضدسامی گرائی، اکنون یکی از بدخیم ترین تشنجات احتضار سرمایه داری است.

افشاء مصالحه ناپذیر ریشه های تعصب نژادی و تمام اشکال و رنگ های تکبر ملی و شوونیسم، بویژه، ضدسامی گرائی، باید بخشی از کار روزانه بین الملل چهارم، و مهمترین جزء مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ باشد. شعار اصلی ما بجای خود باقی است: کارگران جهان متحد شوید!

حکومت کارگران و کشاورزان

این فرمول، یعنی "حکومت کارگران و کشاورزان"، نخست در برنامه تهییج بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ ظاهر گردید و بعد از انقلاب اکتبر با قاطعیت پذیرفته شد. در مرحله نهائی، این فرمول چیزی نبود بجز وجه تسمیه متداول برای دیکتاتوری مستقر شده پرولتاریا. اهمیت این وجه تسمیه عمدتاً از این حقیقت ناشی می شود که در آن فکر اتحاد بین پرولتاریا و توده های روستائی، که قدرت روسیه شوروی بر آن متکی است، تأکید شده است.

موقعی که کمینترن جانشینان فلاپی کوشید فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و روستائیان" را که تاریخ چالش کرده بود، احیا بکند، به فرمول "حکومت کارگران و روستائیان"، محتوایی کاملاً متفاوت و مطلقاً "دموکراتیک"، یعنی بورژوائی بخشید، و آنرا در برابر دیکتاتوری پرولتاریا قرار داد.^{۲۰} بلشویک -

^{۲۰} - جانشینان فلاپی Epigones پیروانی هستند که تعالیم رهبر خود را فاسد و تحریف می کنند. تروتسکی این اصطلاح را در مورد استالینست ها که ادعا می کنند لنینست هستند، بکار برد.

لنینیست ها با عزمی راسخ شعار "حکومت کارگران و روستائیان" را در معنای بورژوا-دموکراتیک آن رد کردند. آنان در همان زمان تأیید کردند، و هم اکنون نیز تأیید می کنند، که وقتی که حزب پرولتاریا حاضر نمی شود از محدوده بورژوا-دموکراتیک پا فراتر بگذارد، اتحاد آن با توده روستائی تنها بدل به حمایت از سرمایه می شود؛ به همانگونه که در مورد منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در سال ۱۹۱۷، و در حزب کمونیست چین، در سال های ۲۷-۱۹۲۵، و هم اکنون در مورد جبهه مردم در اسپانیا، فرانسه و سایر کشورها مشاهده گردیده است و می شود.^{۲۱}

"دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و روستائیان"، شعار حکومتی بلشویک ها قبل از ۱۹۱۷ بود این شعار لزوم اتحاد پرولتاریا و روستائیان و مبارزه علیه بورژوازی لیبرال را تأکید می کرد. لنین پس از ورود به روسیه در آوریل ۱۹۱۷ این شعار را با شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" که توده های روستائی را رهبری می کند جایگزین کرد. انقلاب اکتبر صحت این شعار را نشان داد. بعدها در دوران انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ چین و سپس یک سلسله کشورهای عقب افتاده دیگر استالینیست ها از شعار "دیکتاتوری دموکراتیک" برای توجیح سازش با بورژوازی لیبرال استفاده کرده، آنرا در مقابل شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" قرار دادند.

^{۲۱} - منشویک ها Mensheviks به معنی "اقلیت ها" نام جناحی از حزب سوسیال دموکراسی روسیه شد که در سال ۱۹۰۳ به رهبری مارتف از جناح دیگر این حزب تحت رهبری لنین که نام بلشویک ها (اکثریت ها) را گرفت انشعاب کرد. منشویک ها تدریجاً به حزبی اصلاح طلب بدل شدند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، منشویک ها با بورژوازی لیبرال ائتلاف کردند و سپس بر ضدانقلاب اکتبر به مبارزه پرداختند.

سوسیال رولوسیونر ها Social Revolutionaries - حزب سوسیال رولوسیونر در سال ۱۹۰۰ در روسیه تأسیس شد، و در سال های ۲-۱۹۰۱ به صورت بیان سیاسی کلیه روندهای نارودنیکی (خلق) Narodnik گذشته در آمد. این حزب قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بیشترین نفوذ را در میان روستائیان داشت و جناح راست آن توسط کرنسکی Kerensky رهبری می شد. سوسیال رولوسیونرهای چپی، بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر در یک حکومت ائتلافی با

از آوریل تا سپتامبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها خواستار آن شدند که سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها از بورژوازی لیبرال بریده، قدرت را به دست خود بگیرند. حزب بلشویک به قید این شرط به منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها، که نمایندگان خرده بورژوازی کارگران و روستائیان بودند، قول داد که بدانان در برابر بورژوازی کمک انقلابی بکند؛ لکن وارد شدن در صفوف حکومت منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها، و یا قبول مسئولیت سیاسی برای آن حکومت را یکسره رد کرد. اگر منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها عملاً با کادتها (لیبرال‌ها) و امپریالیسم خارجی قطع رابطه کرده بودند، در این صورت "حکومت کارگران و روستائیان" ای که بوسیله آنان بوجود آمده بود، فقط می‌توانست استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را تعجیل و تسهیل نماید.^{۲۲} لکن، دقیقاً بهمین دلیل بود که

بلشویک‌ها شرکت کردند، ولی به سرعت از طرف "چپ" به مخالفت پرداخته، به سازماندهی عملیات ضدانقلابی دست زدند.

حزب کمونیست چین - در انقلاب دوم چین (۲۷-۱۹۲۵)، رهبری استالین-بوخارین در کمینترن به حزب کمونیست چین فرمان داد تا از هرگونه بسیج مستقل طبقه کارگر و یا روستائیان دست بکشد و با باقی ماندن در حزب لیبرال-بورژوائی کومین تانگ فعالیت‌های خود را صرف به قدرت رساندن این حزب کند. در نتیجه این سیاست، مبارزات کارگران و روستائیان در مجرای خواست‌های بورژوائی لیبرال محبوس گشت تا در اولین فرصت توسط آن خرد گردد.

در سال ۱۹۲۶ کومین تانگ به عنوان یک "حزب طرفدار" به عضویت کمینترن پذیرفته شد.

در آوریل ۱۹۲۷، چیان کایشک، در رأس کومین تانگ، با کودتایی بر علیه حزب کمونیست در شانگهای، هزاران کارگر و روستائی انقلابی را کشت و سازمان‌های شان را منهدم ساخت.
^{۲۲} - کادتها cadets - حزب دموکراتیک مشروطه خواه روسیه، حزب بورژوائی طرفدار پروپا قرص مشروطه ساطنتی و لیبرالیسم میانه رو بود، که توسط میلیوکف miliukov

رهبری دموکراسی خرده بورژوازی، با تمام نیروی ممکن، در مقابل استقرار حکومت خود مقاومت ورزید. تجربه روسیه نشان داد و تجربه اسپانیا و فرانسه بار دیگر تأیید می کند، که حتی در شرایط بسیار مساعد، احزاب دموکراسی خرده بورژوازی (سوسیال رولوسیونرها، سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها، آنارشویست ها) قادر نیستند حکومتی از کارگران و روستائیان، یعنی حکومتی مستقل از بورژوازی بوجود بیاورند.

با وجود این، درخواست بلشویک ها خطاب به منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها که عبارت بود از: "از بورژوازی ببرید، قدرت را بدست خود بگیرید!"، برای توده های مردم ارزش تعلیماتی بزرگی داشت. بی میلی سرسختانه منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها برای کسب قدرت که به صورتی پرحادثه در روزهای ژوئیه افشاء شده بود، با قاطعیت آنان را در مقابل اذهان توده ها محکوم کرد و راه را برای پیروزی بلشویک ها هموار ساخت.^{۲۳}

وظیفه مرکزی بین الملل چهارم عبارتست از آزاد کردن پرولتاریا از قید رهبری کهن، رهبری ای که محافظه کاری آن با فوران های فاجعه انگیز سرمایه داری در حال تلاشی تناقض کامل دارد و مانع اصلی پیشرفت تاریخی است. اتهام عمده ای که بین الملل چهارم علیه سازمان های سنتی پرولتاریا وارد می کند، این حقیقت است، که آنان نمی خواهند خود را از جسد سیاسی نیمه جان بورژوازی جدا بکنند. در تحت این شرایط، درخواست "از بورژوازی ببرید، قدرت را بدست بگیرید!" که مرتباً

رهبری می شد. این حزب به مدتی کوتاه بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در حکومت موقت سرمایه داری نقشی غالب بازی کرد.

^{۲۳} - "روزهای ژوئیه" سال ۱۹۱۷، دورانی مملو از هیجان و بی صبری در میان کارگران و سربازان روسیه بود. در این روزها، کارگران و سربازان، برای گرفتن قدرت از حکومت موقت که توسط منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها حمایت می شد، به تظاهرات بسیاری دست زدند.

خطاب به رهبری کهن گفته می شود، سلاح فوق العاده مهمی است برای افشاء سرشت خیانتگر احزاب و سازمان های بین الملل دوم و سوم و بین الملل آمستردام.^{۲۴} بدین ترتیب، شعار "حکومت کارگران و کشاورزان" برای ما فقط با مفهومی قابل قبول است که در سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویک ها بود، یعنی به عنوان یک شعار ضدبورژوائی و ضد سرمایه داری؛ ولی هرگز نه در آن معنی "دموکراتیک" اش، که بعدها جانشینان قلبی بدان دادند و آن را از صورت پلی بسوی انقلاب سوسیالیستی بدل به مانع اصلی در راه حرکت آن ساختند.

ما از تمام احزاب و سازمان هائی که خود را متکی بر کارگران و روستائیان می سازند و بنام آنان سخن می گویند، می خواهیم، که از نظر سیاسی با بورژوازی ببرند و در جاده مبارزه برای ایجاد حکومت کارگران و کشاورزان گام بردارند. در این جاده، ما بدانان در برابر ارتجاع سرمایه داری، وعده حمایت کامل می دهیم. در عین حال، ما در اطراف آن در خواست های انتقالی، که به عقیده ما باید برنامه "حکومت کارگران و کشاورزان" را تشکیل دهد، بنحوی خستگی ناپذیر به تهبیح می پردازیم.

آیا ایجاد چنین حکومتی بوسیله سازمان های سنتی کارگران عملی است؟ همانطور که گفته شد، تجربه گذشته نشان می دهد که، دستکم، احتمال چنین عملی بسیار کم است. لکن نمی توان این امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد که تحت شرایط کاملاً استثنائی (از نوع جنگ، شکست، ورشکستگی مالی، فشار انقلابی توده ای، و غیره)، احزاب خرده بورژوا، منجمله استالینیست ها در راه بریدن از بورژوازی، از آنچه خود می خواهند، پا را فراتر بگذارند. به هر طریق در یک چیز نمی توان تردید کرد: حتی اگر این حالت بسیار غیرمحمتمل، در جانی و در زمانی واقعیت یابد و

^{۲۴} - بین الملل آمستردام Amsterdam International نامی بود که به فدراسیون بین المللی اتحادیه کارگری اطلاق می شد. این سازمان در ژوئیه ۱۹۱۹ تجدید حیات یافته بود و مرکزش در آمستردام بود. این سازمان تحت تسلط سوسیال دموکرات ها قرار داشت.

"حکومت کارگران و کشاورزان" به معنایی که در بالا بدان اشاره شد، برآستی ایجاد گردد، این حکومت، در راه دیکتاتوری واقعی پرولتاریا فقط به منزله واقعه کوتاهی خواهد بود.

لکن، نیازی بدست زدن به حدس و قیاس نیست. تهییج در محور شعار حکومت کارگران – کشاورزان، در تمام شرایط ارزش تعلیماتی فوق العاده دارد. و این تصادفی نیست. این شعار تعمیم یافته، کاملاً در مسیر رشد سیاسی عصر ما حرکت می کند (ورشکستگی و تلاشی احزاب بورژوایی کهن، سقوط دموکراسی، رشد فاشیسم، و کشتش روزافزون کارگران بسوی سیاستی فعالتر و مبارزه جویانه تر). به همین دلیل هرکدام از درخواست های انتقالی باید بدون استثناء به همان نتیجه سیاسی منجر شود: نیاز کارگران به بریدن از تمام احزاب سنتی بورژوازی، به منظور استقرار قدرت خود، به اتفاق کشاورزان.

محال است که از پیش مراحل مشخص بسیج انقلابی توده ها را تعیین کنیم. بخش های بین الملل چهارم باید در هر مرحله جدید با دیدی انتقادی جهت خود را تعیین کنند و شعارهایی را پیش بکشند که به کوشش کارگران در راه نیل به سیاست های مستقل کمک کرده، سرشت طبقاتی این سیاست ها را عمیق تر نمایند، اوهام اصلاح طلبانه و مسالمت جویانه را از بین ببرند، رابطه پیشتاز با توده ها را تقویت کنند، و راه را برای تسخیر انقلابی قدرت، هموار گردانند.

شوراها

همانطور که گفته شد، کمیتة های کارخانه عناصر قدرت دوگانه در داخل کارخانه هستند. در نتیجه، موجودیت آنان فقط در شرایطی امکان پذیر است که فشار توده ها روزافزون باشد. این نکته در مورد اجتماعات توده ای خاص در راه مبارزه علیه

جنگ، کمیته های تعیین قیمت ها، و ایجاد تمام مراکز جدید نهضت، صادق است؛ مراکزی که پیدایش آنها گواه این حقیقت است که مبارزه طبقاتی از حدود سازمان های سنتی پرولتاریا پا فراتر گذاشته است.

با وجود این، همین ارگان ها و مراکز جدید، به زودی به کمبود یکپارچگی، و عدم کفایت خود پی خواهند برد. هیچ کدام از درخواست های انتقالی را نمی توان تحت شرایطی که در آن رژیم بورژوائی ابقاء بشود، کاملاً جامه تحقق پوشاند. در ضمن، عمیق شدن بحران اجتماعی، نه تنها رنج های توده ها را افزایش خواهد داد، بلکه بر بی شکیبی، پافشاری و فشار آنان نیز خواهد افزود. اقتضای جدید ستم زده، یکی پس از دیگری، سربلند خواهند کرد و درخواست های خود را پیش خواهند کشید. میلیون ها "مردمان کوچک" رنج زده، که رهبران اصلاح طلب کوچکترین اعتنائی بدانان نکرده بودند، با ابرام تمام درهای سازمان های کارگران را خواهند کوبید. بیکاران به نهضت خواهند پیوست. کارگران کشاورزی به کشاورزان فلاکت زده و نیمه ورشکسته، ستم زدگان شهرها، زنان کارگر، زنان خانه دار، اقشار پرولتاریائی شده روشنفکران - همه و همه بدنبال وحدت و رهبری خواهند گشت.

چگونه می توان درخواست های مختلف و اشکال گوناگون مبارزه را، حتی در محدوده یک شهر، با یکدیگر هماهنگ ساخت؟ تاریخ، پیش از این، این پرسش را پاسخ گفته است: از طریق شوراها. این شوراها نمایندگان تمام گروه های رزمنده را متحد خواهند کرد. تاکنون هنوز کسی شکل سازمانی دیگری برای انجام این منظور پیشنهاد نکرده است؛ در واقع تقریباً غیرممکن است که شکل بهتری به ذهن آدم برسد. شوراها محدود به یک برنامه از پیش طرح شده حزبی نیستند. آنان درهای خود را به روی همه استثمارشدگان باز می گذارند. از این درها، نمایندگان همه اقشاری که به مسیر کلی مبارزه کشانده شده اند، عبور می کنند. سازمان که دوشادوش نهضت گسترش می یابد، بکرات در شکم آن تجدید حیات می کند. تمام

گرایش های سیاسی پرولتاریا می توانند، براساس گسترده ترین حد دموکراسی، برای احراز رهبری شوراهای مبارزه کنند. هم از اینروست که شعار شورها بر تارک برنامه درخواست های انتقالی می درخشد.

شورها فقط موقعی می توانند بوجود بیایند که نهضت توده ای آشکارا گام در مرحله انقلابی گذاشته باشد. شورها، از همان آغاز ظهور خود، به عنوان محوری که در اطراف آن میلیون ها نفر از رنجبران برای مبارزه با استثمارگران خود اتحاد کرده اند، تبدیل به رقبا و حریفان مقامات محلی و بعد حکومت مرکزی می شوند. اگر کمیته کارخانه در کارخانه قدرتی دوگانه ایجاد می کند، شورها یک دوران قدرت دوگانه را در کشور می گشایند.

قدرت دوگانه بنوبه خود نقطه عطف دوران انتقالی است. دو رژیم، یکی بورژوازی و دیگری پرولتاریائی، بطرزی آشتی ناپذیر، مخالف یکدیگر هستند. جدال بین آنان اجتناب ناپذیر است. سرنوشت جامعه بستگی به نتیجه این جدال دارد. اگر انقلاب شکست بخورد، دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی بدنبال آن سردر می آورد. اگر انقلاب پیروز شود، قدرت شورها، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و تجدید بنای سوسیالیستی جامعه بوجود می آید.

کشورهای عقب افتاده و

برنامه درخواست های انتقالی

کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ماهیتاً کشورهای عقب مانده هستند. ولی کشورهای عقب مانده بخشی از دنیائی را تشکیل می دهند که امپریالیسم بر آن حاکم است. به همین دلیل، رشد آنان دارای صبغه ای Character مرکب است: ابتدائی ترین اشکال اقتصادی با آخرین کلام در تکنیک و فرهنگ سرمایه داری در

آمیخته است. وصف کوشش های سیاسی پرولتاریای کشورهای عقب مانده هم، به همین منوال است: مبارزه برای ابتدائی ترین کامیابی های مربوط به استقلال ملی و دموکراسی بورژوائی، با مبارزه سوسیالیستی علیه امپریالیسم جهانی توأم است. شعارهای دموکراتیک، درخواست های انتقالی و مسائل انقلاب سوسیالیستی در این مبارزه به اعصار جداگانه تاریخی تقسیم نشده اند، بلکه مستقیماً از یکدیگر ناشی می شوند. پرولتاریای چین هنوز درست و حسابی به تشکیل سندیکاها کارگری نپرداخته بود که مجبور به تدارک برای شوراها شد. از این نظر، برنامه کنونی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، دستکم در کشورهایی که پرولتاریا قادر به اجرای سیاستی مستقل شده است، می تواند کاملاً بکار بسته شود.

وظیفه مرکزی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره انقلاب ارضی، یعنی تصفیه میراث های فئودالی، و حصول استقلال ملی، یعنی سرنگون کردن یوغ امپریالیستی است. هر دو وظیفه از نزدیک بیکدیگر پیوسته اند. دست رد زدن به سینه برنامه دموکراتیک، صرفاً، غیرممکن است؛ لازم است که توده ها در طول مبارزه خود از خلال آن برنامه عبور کرده، آنرا پشت سر بگذارند. شعار مجلس ملی، (یا مجلس مؤسسان) برای کشورهایی چون چین و هند به قدرت کامل خود باقی است. این شعار باید به طرز جدائی ناپذیر با مسأله آزادی ملی و اصلاحات ارضی پیوند داده شود. کارگران به عنوان قدم اولیه باید مجهز به این برنامه دموکراتیک باشند. تنها آنان خواهند توانست کشاورزان را بسوی خود طلبیده، آنانرا متحد گردانند. براساس برنامه دموکراتیک انقلابی، لازم است که کارگران رویاروی بورژوازی "ملی" قرار داده شوند. آنگاه در مرحله خاصی در بسیج توده ها، تحت لوای شعارهای دموکراسی انقلابی، شوراها می توانند بوجود آیند، و باید هم بوجود آیند. نقش تاریخی شوراها در هر دوره معین، بویژه رابطه آنان با مجلس ملی، بوسیله سطح سیاسی پرولتاریا، پیوند آنان با روستائیان، و صیغه سیاست های حزب پرولتاریائی تعیین خواهد شد. شوراها باید دیر یا زود دموکراسی بورژوائی را سرنگون کنند. تنها آنان می توانند

انقلاب دموکراتیک را به نتیجه رسانده، نیز عصر انقلاب سوسیالیستی را مفتوح گردانند. وزنه نسبی هرکدام از درخواست های دموکراتیک و انقلابی در مبارزه پرولتاریا، علائق متقابل و ترتیب ارائه آنان را، ویژگی ها و شرایط خاص هر کدام از کشورهای عقب افتاده، و به اندازه معنابهی، درجه عقب افتادگی آنان تعیین می کند. با وجود این، روند کلی رشد انقلابی در سراسر کشورهای عقب افتاده را می توان با فرمول انقلاب مداوم، به معنایی که سه انقلاب روسیه (۱۹۰۵، فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷) با قاطعیت بدان داده اند، تعیین کرد.^{۲۰}

^{۲۰} - انقلاب مداوم این تئوری را تروتسکی برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ در رابطه با انقلاب روسیه و بر مبنای تجربه انقلاب ۱۹۰۵ عنوان نمود. بر طبق این تئوری در کشورهایی که رشدشان نسبت به کشورهای پیشرفته صنعتی غرب عقب افتاده است، حل مسائل حاد دموکراتیک جامعه، مسأله استقلال ملی، مسأله ارضی، و غیره- دیگر از طریق انقلاب های بورژوا دموکراتیک ممکن نیست. در عصر امپریالیسم بورژوازی کشورهای عقب افتاده دیگر نمی توانند همان نقشی را بازی کنند که بورژوازی در غرب در جریان انقلاب های بورژوائی ایفا کرد. بورژوازی کشورهای عقب افتاده در جریان مبارزات مردم برای رهایی ملی و حصول دموکراسی نه تنها نیروئی انقلابی نیستند، بلکه به صورت ترمزی برای مهار این مبارزات و سرکوبی غائی آن عمل می کنند. تنها طبقه ای که قادر به حل مسائلی دموکراتیک در این کشورهاست طبقه کارگر است. بر طبق این تئوری طبقه کارگر با کسب قدرت در رأس روستائیان زمینه را برای حل اساسی و واقعی مسائل دموکراتیک مهیا می کند. از این جهت است که انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در این کشورها با یکدیگر ترکیب می شود و حل مسائل اساسی دموکراتیک جامعه تنها به روش انقلاب پرولتری ممکن می گردد.

جنبه دوم این تئوری این است که پس از آغاز انقلاب سوسیالیستی تمامی مناسبات اجتماعی برای منتهی دراز دستخوش تغییر و تحول دائمی می شوند.

جنبه سوم که مستقیماً از دو جنبه فوق نتیجه می شود حاکی از تداوم در پروسه انقلاب جهانی است و بر طبق آن، گرچه انقلاب سوسیالیستی در زمینه ملی آغاز می شود، لکن نمی تواند در

نمونه ای کلاسیک از چگونگی امکان نابودی انقلابی نیرومند و امیدبخش را کمینترن در اختیار کشورهای عقب افتاده گذاشته است. در گیرودار خیزش طوفانی و توده ای چین در سال های ۲۷-۱۹۲۵، کمینترن شعار مجلس ملی را پیش نکشید، و در عین حال ایجاد شوراها را ممنوع کرد. (طبق نقشه استالین قرار بود که حزب بورژوائی کومین تانگ هم جای مجلس ملی را بگیرد و هم جای شوراها را.) پس از آنکه توده ها بوسیله کومینگ تانگ تارومار شدند، کمینترن کاریکاتوری از یک شورا را در کانتون تشکیل داد. متعاقب سرنگون شدن اجتناب ناپذیر قیام کانتون، کمینترن راه جنگ چریکی و شوراها را روستائی را در پیش گرفت، در حالیکه پرولتاریای صنعتی در عدم انفعال کامل بسر می برد. کمینترن که با چنین بن بستى روبرو شده بود، از جنگ بین چین و ژاپن استفاده کرد تا "چین شوروی" را با یک شک قلم تصفیه کند؛ و نه تنها "ارتش سرخ" روستائی بلکه حزب به اصطلاح "کمونیست" را نیز تابع همان کومین تانگ، یعنی بورژوازی، ساخت.

کمینترن که به خاطر دوستی با برده داران "دموکرات" به انقلاب جهانی پرولتاریائی خیانت کرده بود، نمی توانست در همان زمان به مبارزه توده های استثمارزده برای آزادی، خیانت نکند، و آن هم در واقع حتی با موذی گری ای بیش از آنچه بین الملل دوم پیش از کمینترن از خود نشان داده بود. یکی از وظائف جبهه مردم و سیاست "دفاع ملی" عبارتست از تبدیل کردن میلیون ها نفر از سکنه مستعمرات به پوшал توپ امپریالیسم "دموکراتیک". پرچمی که بر آن مبارزه برای آزادی مردمان مستعمره، یعنی بیش از نیمی از مردم جهان، با حروف درخشان متجلی شده است، اینک قطعاً در ید کفایت بین الملل چهارم افتاده است.

این زمینه تکمیل گردد. و بدین ترتیب انقلاب ملی فقط حلقه ای از زنجیر انقلاب جهانی است. پس از تجربه انقلاب ناکام ۲۷-۱۹۲۵ در چین تروتسکی تئوری انقلاب مداوم را که صحت آن از طریق انقلاب روسیه ثابت شده بود به تمامی کشورهای عقب افتاده تعمیم داد. برای اطلاع بیشتر به کتاب انقلاب مداوم نوشته لئون تروتسکی مراجعه کنید.

برنامه‌ی درخواست‌های انتقالی در کشورهای فاشیستی

از زمانی که استراتژی پردازان کمینترن اعلام کردند که پیروزی هیتلر تنها قدمی است بسوی پیروزی تلمان، تا به امروز، خیلی چیزها عوض شده است.^{۲۶} اکنون بیش از پنج سال است که تلمان در زندان هیتلر بسر می‌برد. بیش از شانزده سال است که موسولینی ایتالیا را زنجیری فاشیسم کرده است.^{۲۷} در طول این مدت احزاب بین‌المللی دوم و سوم نه تنها قادر به هدایت نهضتی توده‌ای نشده‌اند، بلکه حتی نتوانسته‌اند یک سازمان جدی غیرقانونی بوجود آورند، سازمانی که حتی تا حدی قابل مقایسه با احزاب انقلابی روسیه در دوران تزاریسیم باشد.

اشاره به قدرت ایدئولوژی فاشیستی هیچگونه دلیلی برای توضیح این شکست‌ها فراهم نمی‌کند. (در اصل، موسولینی هرگز هیچ ایدئولوژی ارائه نداد). "ایدئولوژی" هیتلر هرگز بطور جدی در کارگران نگرفت. آن اقتضای از مردم که

^{۲۶} - ارنست تلمان Ernst Thaelmann رهبر حزب کمونیست آلمان بود که سیاست فاجعه‌آور کرم‌لین را از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳ در آلمان طابق النعل اجرا کرد. در نتیجه این سیاست کمونیست‌ها از بسیج کارگران آلمان در جبهه‌ای واحد بر علیه نازی‌ها که در حال پیشروی بودند خودداری کردند و این به پیروزی هیتلر در سال ۱۹۳۳ انجامید. تلمان در سال ۱۹۳۳ توسط نازی‌ها دستگیر شد و در اردوگاه زندانیان جان سپرد.

^{۲۷} - **بنیتو موسولینی** Benito Mosolini، بانی فاشیسم در ایتالیا، حیات سیاسی خود را به عنوان یک سوسیالیست چپ آغاز کرد و در طول جنگ جهانی اول به یک شوونیست بدل گردید. موسولینی در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ به کمک اربابان سرمایه به قدرت رسید. او در ۱۹۴۵ در حال فرار کشته شد.

زمانی سرمست فاشیسم بودند، یعنی عمدتاً طبقات متوسط، بحد کافی وقت آنرا داشته اند که مستی از سرشان ببرد. این حقیقت که اپوزیسیون تا حدی محسوس، محدود به محافل کلیسای پروتستان و کاتولیک است، از طریق قدرت نظریه های نیمه هذیانی و نیمه شیدانه مربوط به "نژاد" و "خون" قابل توضیح نیست، بلکه از طریق سقوط وحشتناک ایدئولوژی های دموکراسی، سوسیال دموکراسی، و کمینترن قابل توضیح است.

پس از قتل عام کمون پاریس، سیطره ارتجاع ظلمانی به مدتی قریب به هشت سال ادامه یافت. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز، توده های زحمتکش تقریباً به همان مدت زمان در رخوت بسر بردند.^{۲۸} ولی در هر دو مورد، این پدیده ای بود تنها ناشی از شکست جسمانی، که رابطه نیروها بوجودش آورده بود. به علاوه در روسیه این پدیده مربوط به پرولتاریائی تقریباً نوپا بود. جناح بلشویک در آن زمان حتی سومین سالگرد تولد خود را جشن نگرفته بود. در آلمان، جائیکه در آن رهبری برعهده احزاب نیرومند، یکی هفتاد ساله، و دیگری تقریباً پانزده ساله بود، اوضاع کاملاً فرق می کند. این احزاب هر دو، با میلیون ها رأی دهنده در پشت سرشان، پیش از زورآزمایی از نظر اخلاقی فلج بودند و بدون نبرد تسلیم شدند. تاریخ فاجعه ای مشابه را بیاد ندارد. پرولتاریای آلمان را دشمن در جنگ، تارومار نکرد. چین، پستی، و بدعهدی احزاب خود پرولتاریا آن را پایمال کرد. مایه چندان شگفتی نیست که این پرولتاریا ایمان خود را به هر آنچه که عادتاً بدان به مدت قریب سه نسل اعتقاد داشت، از دست هشته باشد. پیروزی هیتلر بنوبه خود موقعیت موسولینی را مستحکم تر کرد.

بی ثمر ماندن پر درنگ کار انقلابی در اسپانیا و آلمان چیزی جز پاداش سیاست های جنایت بار سوسیال دموکراسی و کمینترن نیست. کار غیرقانونی نه تنها

^{۲۸} - کمون پاریس اولین نمونه حکومت کارگری بود که از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۲۸ مه همان سال، به مدت ۷۲ روز، بر سر قدرت بود و سپس طی جنگ های متعدد خونین سقوط کرد.

به همدردی توده ها، بلکه به شوروشوق آگاهانه اقشار پیشرفته آن نیاز دارد. و مگر امکان آن هست که به سازمان های ورشکسته تاریخی شوروشوق نشان داد؟ اکثریت آنانی که به عنوان رهبران مهاجر قد علم می کنند، یا آدم هانی هستند تا مغز استخوان نومیذ، یا مأمور کرملین و گ. پ. او، و یا اینکه وزرای سابق سوسیال دموکراتی هستند، دل خوش کرده به اینکه کارگران بوسیله نوعی معجزه آنان را بر سر مناصب از دست رفته شان باز خواهند گردانند.^{۲۹} آیا امکان آن هست که آدم حتی برای لحظه ای این آقایان محترم را در نقش رهبران آینده انقلاب "ضدفاشیستی" مجسم کند؟

و حوادث صحنه جهانی - خرد و داغون شدن کارگران اطریش، شکست انقلاب اسپانیا، انحطاط دولت شوروی - قادر نیست که به خیزش انقلابی در ایتالیا و آلمان کمک کند. از آنجا که کارگران آلمان و ایتالیا برای کسب اطلاعات سیاسی، بیشتر بر رادیو متکی هستند، با اطمینان خاطر می توان گفت که ایستگاه رادیو مسکو که دروغ های ترمیدوری را به سفاقت و گستاخی در می آمیزد در نوید ساختن کارگران کشورهای توتالیتر قوی ترین عامل به شمار می آید. از این نقطه نظر نیز، مثل سایر جنبه ها، استالین فقط به عنوان دستیار گوبلز عمل می کند.^{۳۰}

در عین حال تخصصات طبقاتی که منجر به پیروزی فاشیسم شد، از آنجا که در زمان سلطه فاشیسم نیز جریان دارد، به تدریج فاشیسم را به خطر می اندازد. توده ها

^{۲۹} - گ. پ. او GPU سازمان پلیس مخفی شوروی است که در مواقع مختلف به نام های چکا Cheka، NEVD، MVD، KGB، معروف بوده است. این سازمان علاوه بر فعالیت در داخل شوروی، به مأموریت هائی از قبیل قصد جان و دزدیدن مخالفین استالین و استالینیسیم در سایر کشورها دست می زد.

^{۳۰} - ژوزف یل گوبلز Joseph Paul Goebbels مؤسس و سردبیر روزنامه در آنگریف Der Angriff نازی ها بود. او بعد از پیروزی نازی ها در سال ۱۹۳۳ وزیر تبلیغات نازی ها شد.

بیش از پیش ناراضی هستند. صدها و هزاران نفر از کارگران از خود گذشته، برغم همه چیز، بکار انقلابی زیر زمینی خود ادامه می دهند. نسلی جدید که مستقیماً شکست سنت های قدیمی و امید های بلند را تجربه نکرده، بپا خواسته است. تدارک ذره به ذره انقلاب پرولتاریائی، ناگزیر، زیر سنگ قبر سنگین توتالیتز به جریان خود ادامه می دهد. لکن برای آنکه نیروی پنهان بصورت قیام آشکارا زبانه بکشد، لازم است که پیشتاز پرولتاریا چشم اندازهای جدید، برنامه جدید، و پرچمی عاری از شانبه تنگ پیدا کند.

مانع اصلی در همین جا نهفته است. انتخاب برنامه جدید برای کارگران کشورهای فاشیستی فوق العاده دشوار است. برنامه را تجربه تأیید می کند. و این دقیقاً تجربه در نهضت های توده ای است که در کشورهای استبداد توتالیتزی کم یافت می شود. احتمال بسیار هست که موفقیت اصیل پرولتاریائی در یکی از کشورهای "دموکراتیک" برای محرک واقع شدن در راه نهضت انقلابی در حوزه فاشیستی لازم باشد. چنین نتیجه ای از طریق فاجعه ای مالی یا نظامی نیز امکان پذیر است. در حال حاضر این یک ضرورت حتمی است که کار عمدتاً تبلیغاتی و مقدماتی که فقط در آینده نتایج بزرگی بیار خواهد آورد، صورت بگیرد. یک چیز را حتی در این لحظه می توان با ایمان گفت: موج انقلابی در کشورهای فاشیست، یکبار که سر بر کشید، فوراً، بدل به حرکتی عظیم خواهد شد، و تحت هیچ شرایطی به تجربه احیای نوعی جسد ویمار اکتفا نخواهد کرد.^{۲۱}

از این لحظه بیعد است که یک جدائی مسالمت ناپذیر بین بین الملل چهارم واحزاب قدیمی که پس از ورشکستگی هنوز به زندگی خود ادامه می دهند، آغاز می شود. جبهه مردم مهاجر بدخیم ترین و بدعهدترین نوع ممکن جبهه های مردم است. در اصل، این جبهه مردم نمایانگر آرزوی است عقیم، برای ائتلاف با یک بورژوازی

^{۲۱} - ویمار Weimar شهر کوچکی بود که در آن اولین حکومت جمهوری آلمان در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید. این جمهوری تا به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ دوام داشت.

لیبرال خیالی. اگر این جبهه با موفقیت روبرو شده بود، فقط راه را برای سلسله شکست های جدید از نوع اسپانیایی اش، برای پرولتاریا فراهم می کرد. به همین دلیل افشاء بی رحمانه نظریه و عمل جبهه مردم نخستین شرط مبارزه انقلابی علیه فاشیسم است.

البته این به معنای آن نیست که بین الملل چهارم شعارهای دموکراتیک را به عنوان وسیله بسیج توده ها علیه فاشیسم رد می کند. بلکه برعکس، چنین شعارهای در بعضی مواقع می توانند نقش مهمی بازی کنند. لکن فرمول های دموکراسی (آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل اتحادیه، و غیره) از نظر ما در نهضت مستقل کارگری فقط شعارهائی اتفاقی و گذرا هستند، و نه "حلقه دار" ای دموکراتیک که بوسیله مأموران بورژوازی (اسپانیا!) به دور گردن پرولتاریا انداخته شده باشد. همین که نهضت صیغه ای توده ای به خود گرفت، شعارهای دموکراتیک با شعارهای انتقالی ممزوج خواهد شد. می توان تصور کرد که پیش از آنکه تک حرفه بازان سیاسی سابق از کنار دفتر دستک خود به طرف تشکیل اتحادیه های کارگری خیز بردارند، کمیته های کارخانه تشکیل خواهد شد. و نیز پیش از آنکه مجلس مؤسسان جدید در ویمار تشکیل شود، شوراهای سراسر آلمان را فرا خواهند گرفت. این در مورد ایتالیا و بقیه کشورهای توتالیتار و نیمه توتالیتار نیز صادق است.

فاشیسم این کشورها را در سبعبیت سیاسی غرقه کرد. لکن ساخت اجتماعی آنان را تغییر نداد. فاشیسم وسیله ای است در دست سرمایه مالی، و نه مالکان فنودال. یک برنامه انقلابی باید خود را براساس دیالکتیک مبارزه طبقاتی، که در مورد کشورهای فاشیست نیز لازمه ای حتمی است، مبتنی سازد، و نه براساس روانشناسی ورشکستان وحشت زده. بین الملل چهارم با انزجار تمام دست رد می زند بر سینه این بالماسکه سیاسی که استالینیست ها، این قهرمانان سابق "دوره سوم" را مجبور کرد که به ترتیب در نقاب کاتولیک ها، پروتستان ها، یهودیان، ناسیونالیست های آلمانی،

و لیبرال ها ظاهر شوند. تنها برای آنکه چهره کریه خود را پنهان نگه دارند.^{۳۲} بین الملل چهارم همیشه و در همه جا در زیر پرچم خود ظاهر می شود. بین الملل چهارم برنامه خود را آشکارا به پرولتاریای کشورهای فاشیستی پیشنهاد می کند. کارگران پیشرفته سراسر جهان به این زودی با استواری متقاعد شده اند که سرنگون کردن موسولینی، هیتلر، و مأموران و مقلدان آنان تنها تحت رهبری بین الملل چهارم صورت خواهد گرفت.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مسائل عصر انتقالی

روسیه شوروی از انقلاب اکتبر به صورت یک دولت کارگری سر در آورد. مالکیت دولتی و سائل تولید، شرطی لازم برای رشد سوسیالیستی، راه را برای امکان گسترش

^{۳۲} - "دوره سوم" مطابق فرمولی که در سال ۱۹۲۸ توسط استالینیسست ها اعلام گردید، آخرین دوره ی عمر سرمایه داری بود. دورانی که سرمایه داری بی درنگ سقوط می کرد و جای خود را به شوراها می داد. به این خاطر سیاست های ماوراء چپی، ماجراجویی، سیاست فرقه گرائی، تشکیل اتحادیه های "سرخ"، و مخالفت با سیاست جبهه واحد تاکتیک های کمینترن را در طول شش سال بعد تشکیل داد. در سال ۱۹۳۴ سیاست "دوره سوم" کنار گذاشته شد و به جای آن سیاست جبهه ائتلافی اتخاذ گردید (۳۹-۱۹۳۵) ولی این دوره دیگر شماره گذاری نشد. طبق فرمول استالینیسست ها، "دوره اول" (۲۴-۱۹۱۷) دوران بحران سرمایه داری و طغیان انقلابی، و "دوره دوم" (۲۸-۱۹۲۵) دوران ثبات سرمایه داری بود. این طبقه بندی غیر علمی به عنوان سرپوشی برای توجیه زیگزاگ های سیاسی استالین به کار گرفته شد.

سریع نیروهای تولیدی گشود. لکن دستگاه دولت کارگری در عین حال دستخوش انحطاط کامل شد: به این معنا که این دستگاه از صورت سلاح طبقه کارگر به سلاح قهر بوروکراتیک علیه طبقه کارگر و بیش از پیش به سلاح خرابکاری اقتصادی کشور تبدیل شد. بوروکراتیک شدن یک دولت کارگری عقب مانده و منزوی و تبدیل شدن این بوروکراسی به یک قشر ممتاز سراسر پر قدرت، نه تنها از دید نظری بلکه این بار از دید عملی نیز به قانع کننده ترین وجه، خط بطلانی است که بر نظریه سوسیالیسم در یک کشور کشیده شده است.^{۳۳}

بدین ترتیب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دارای تناقضات وحشتناکی است. ولی هنوز این دولت یک دولت کارگری منحل است. تشخیص اجتماعی چنین است. پیش اندیشی سیاسی صبغه ای دوگانه دارد؛ یا بوروکراسی با تبدیل شدن بیشتر به ارگان بورژوازی جهانی در دولت کارگری، اشکال جدید مالکیت را سرنگون کرده، کشور را دیگر باره غرق در سرمایه داری خواهد کرد؛ و یا طبقه کارگر بوروکراسی را خرد کرده، راه را بسوی سوسیالیسم خواهد گشود.

۳۳- "سوسیالیسم در یک کشور" "تنوری" ای بود که استالین در سال ۱۹۲۴ در مبارزه اش علیه تروتسکی و سایر بلشویک های مخالف عالم کرد. این "تنوری" نقطه مقابل تنوری انقلاب مداوم (به یادداشت شماره ۲۵ مراجعه کنید) بود که پیروزی سوسیالیسم را فقط در سطحی جهانی ممکن می دانست. بر طبق "تنوری سوسیالیسم در یک کشور" دولت جوان شوروی قادر بود که به تنهایی به ساختمان جامعه سوسیالیستی در محدوده مرزهایش تحقق بخشد. این تنوری منافع قشر بوروکراتیک خرده بورژوازی را منعکس می کرد که نفوذش در دستگاه دولتی و حزب بلشویک بیشتر و بیشتر می شد. در مقابل سیاست انترناسیونالیسم انقلابی که نجات انقلاب اکتبر را در پیروزی های جدید طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی و گسترش انقلاب سوسیالیستی می دید، "تنوری سوسیالیسم در یک کشور" دید تنگ نظرانه و ملی گرایانه قشری از جامعه را منعکس می کرد که خواستار حفظ وضع موجود بود و از چشم انداز "جنگ ها و انقلاب ها" که خصیصه عصر زوال سرمایه داری است در هراس بود.

از نظر بخش های بین الملل چهارم محاکمات مسکو نه به عنوان چیزی شگفت آور تلقی شد و نه نتیجه جنون شخصی دیکتاتور کرملین، بلکه به عنوان فرزند مشروع ترمیدور قلمداد گردید.^{۳۴} این محاکمات از جدال های طاقت فرسا در داخل بوروکراسی شوروی سرچشمه گرفت، جدال های که بنوبه خود تضادهای موجود بین بوروکراسی و مردم، و نیز تخصصات عمیق شونده بین خود "مردم" را منعکس می کند. کیفیت خونین و "خیالی" این محاکمات میزان شدت این تضادها را نشان می دهد، و از همین راه فرا رسیدن فرجام را پیش بینی می کند.

اظهارات علنی نمایندگان خارجی سابق کرملین که حاضر به بازگشت به مسکو نشدند، بنحوی تردید ناپذیر از نظر آنان این نکته را تأیید می کند که هر نوع سایه های اندیشه سیاسی در میان بوروکراسی شوروی دیده می شود: از بلشویسم اصیل (ایگنیس ریس) تا فاشیسم کامل (ف. بوتنکو).^{۳۵} عناصر انقلابی داخل بوروکراسی که خود اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند، انعکاسی هستند هرچند، بی انفعال، از علانق سوسیالیستی پرولتاریا. عناصر ضدانقلابی و فاشیست، که دانماً در حال افزایش هستند با پیگیری هر چه بیشتر، منافع امپریالیسم جهانی را جلوه گر

^{۳۴} - محاکمات مسکو در سه نوبت در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ از جانب استالین ترتیب داده شدند. در این محاکمات غالب رهبران انقلاب روسیه به توطئه چینی برای احیای سرمایه داری متهم شدند. متهمین اصلی این محاکمات لئون تروتسکی و پسرش لئون سدوف بودند. تروتسکی در آن زمان در تبعید در خارج کشور بسر می برد. از طریق این محاکمات استالین به تحکیم بیشتر دیکتاتوری اش دست یافت.

^{۳۵} - ایگنیس ریس Ignace Reiss مأمور پلیس مخفی شوروی (به یادداشت شماره ۲۹ مراجعه کنید) بود که در تابستان ۱۹۳۷ از استالین برید و به طرفداران بین الملل چهارم پیوست. او در سپتامبر ۱۹۳۷ توسط مأمورین پلیس مخفی شوروی بقتل رسید.

ف. بوتنکو F. Butenko یک دیپلمات استالینیست بود که به فاشیسم روی آورد و در رم اعلام داشت که او بیانگر گرایش فاشیستی گسترده ای در اتحاد شوروی است.

می سازند. این داوطلبان نقش کمپرادور می پندارند، و نه پر بی دلیل، که قشر حاکم جدید، مقام های ممتاز خود را تنها از طریق رد ملی سازی، اشتراکی سازی، و انحصار تجارت خارجی بنام جذب "تمدن غربی" یعنی سرمایه داری، تضمین می کند. بین این دو قطب، تمایلات بینابین و پراکنده منشویک، سوسیال رولوسیونر و لیبرال قرار گرفته اند که بسوی دموکراسی بورژوائی، کشش دارند. در داخل خود صفوف آن جامعه باصطلاح "بی طبقه" بدون شک گروه بندی هائی وجود دارد دقیقاً شبیه گروه بندی های بوروکراسی. تنها با این فرق که شدت تجلی اینان کمتر و با نسبتی معکوس است: تمایلات آگاهانه سرمایه داری عمدتاً بخش پررونق مزارع اشتراکی (کلخوزی) را مشخص می کنند و معرف اقلیت کوچکی از جمعیت هستند. ولی این قشر پایگاه وسیعی برای تمایلات خرده بورژوازی در جهت تلبار کردن ثروت شخصی به زیان فقر همگانی برای خود فراهم می کند. بوروکراسی این تمایلات را آگاهانه تشویق می کند.

در رأس این دستگاه تخصصات در حال بالا گرفتن، الیگارشلی ترمیدوری قرار دارد که هر چند بیشتر به تعادل اجتماعی تجاوز می کند و اکنون عمدتاً به دارودسته بنیپارتیستی استالین تقلیل داده شده است و از طریق شیوه های تروریستی به هستی خود ادامه می دهد.^{۳۶} هدف آخرین محاکمات قضائی قلابی ضربه زدن به جناح چپ بود. این دربار سر به نیست کردن رهبران اپوزیسیون راست هم صادق است، بدلیل اینکه گروه دست راستی حزب بلشویک قدیم، از دیدگاه منافع و تمایلات بوروکراسی، مظهر یک تهدید از طرف چپ بود. این حقیقت که این دارودسته بنیپارتیست، در وحشتی مشابه از متفقین دست راستی خود از نوع بوتنکو، مجبور است برای ابقای

^{۳۶} - بنیپارتیسم Bonapartism - اصطلاحی است که برای توصیف حکومتی دیکتاتوری

بکار می رود که در دوره بحران بر سر کار است و ظاهراً خود را به سطحی مافوق نیروهای متخاصم ارتقا می دهد. تروتسکی بنیپارتیسم بورژوائی و بنیپارتیسم شوروی را به عنوان دو نوع از چنین حکومتی بررسی کرد.

خود، نسل بلشویک های قدیم را تقریباً تا آخرین نفر اعدام کند، خود گواهی است تردید ناپذیر بر زنده بودن سنن انقلابی در میان توده ها و نیز گواهی است بر نارضانی روز افزون آنان.

دموکرات های خرده بورژوای غرب که همین دیروز، محاکمات مسکو را به عنوان طلای ناب به محک می زدند امروز با ابرام تکرار می کنند که "در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه تروتسکیسمی هست و نه تروتسکیستی." لکن آنان در توضیح این نکته در می مانند که چرا تمام تصفیه ها دقیقاً تحت لوای مبارزه با همین خطر صورت می گیرد. اگر ما "تروتسکیسم" را به عنوان برنامه ای کامل، و حتی از آنهم دقیق تر، به عنوان سازمانی به حساب بیآوریم، در این صورت، "تروتسکیسم" بدون شک در اتحاد جماهیر شوروی فوق العاده ضعیف است. لکن نیروی زوال ناپذیر آن از این حقیقت سرچشمه می گیرد که "تروتسکیسم" نه تنها سنت انقلابی بلکه اپوزیسیون واقعی کنونی طبقه کارگر روسیه را متجلی می سازد. نفرت اجتماعی که در کارگران علیه بورکراسی ذخیره شده، از دیدگاه دارودسته کرملین دقیقاً آن چیزی است که "تروتسکیسم" را تشکیل می دهد. این دارودسته با وحشتی مرگبار و کاملاً بجا، از پیوند بین خشم عمیق ولی گنگ کارگران و سازمان بین الملل چهارم می ترسند.

نابود شدن نسل بلشویک های قدیم و نمایندگان انقلابی نسل های میانسال و جوانسال، تعادل سیاسی را هر چه بیشتر به نفع جناح راست، جناح بورژوایی بوروکراسی و متفقین آن در سرتاسر کشور به هم زده است. از اینان یعنی از دست راست می توان در مرحله بعدی انتظار کوشش های هر چه راسخ تری داشت تا در سرشت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی تجدید نظر کرده، آنرا به الگوی "تمدن غرب" در شکل فاشیستی آن، نزدیکتر کنند.

از این دیدگاه، مسأله "دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" عینیتی محتوم پیدا می کند. اگر فردا گروه بورژوا فاشیست، یعنی "جناح بوتنکو"، مثلاً، سعی کند

قدرت را بدست بگیرد، "جناح ریس" بناچار در سنگر مقابل جبهه خواهد گرفت. گرچه این جناح موقتاً خود را متحد استالین خواهد یافت، لکن، نه از جناح دارودسته بناپارتیست، بلکه از زیر بنای اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یعنی از مالکیت غصب شده از سرمایه داران، و تبدیل شده به مالکیت دولتی، دفاع خواهد کرد. اگر "جناح بوتنکو" با هیتلر متحد شود در این صورت "جناح ریس" از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مقابل دخالت نظامی در داخل کشور و نیز در صحنه جهانی دفاع خواهد کرد. هرگونه خط مشی دیگر خیانت بشمار خواهد آمد.

بدین ترتیب اگر چه نمی توان از پیش این امکان را رد کرد که در موارد دقیقاً معین، "جبهه متحدی" با بخش ترمیدوری بوروکراسی علیه حمله آشکارا بوسیله ضدانقلاب سرمایه داری بوجود آید، لکن باید گفت که وظیفه سیاسی اساسی در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هنوز سرنگون کردن همین بوروکراسی ترمیدوری است. هر روز که به دوران حکومت این بوروکراسی اضافه شود، کمک می کند به پوسیدن بنیان های عناصر سوسیالیستی اقتصاد، و فرصت های احیای سرمایه داری را افزایش می دهد. دقیقاً در همین جهت است که کمینترن به عنوان نماینده و همدست دارودسته استالینیست، دست به خفه کردن انقلاب اسپانیا می زند و پرولتاریای بین المللی را دچار سرخوردگی و یأس می کند.

همانند کشور های فاشیستی، نیروی عمده بوروکراسی، نه در خود بوروکراسی بلکه در سرخوردگی توده ها و فقدان دورنمایی جدید برای آنانست. هم اکنون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هم چون کشورهای فاشیستی که دستگاه سیاسی استالین جز از نظر سببیت بی بند و افسارتر با آنان فرقی نمی کند، فقط کار تبلیغاتی مقدماتی امکان پذیر است. به همانگونه که در مورد کشور های فاشیستی، انگیزه خیزش انقلابی کارگران شوروی نیز، شاید از طریق حوادثی در خارج از آن کشور تعبیه خواهد شد. مبارزه علیه کمینترن در صحنه جهانی، امروز مهمترین بخش مبارزه علیه دیکتاتوری استالینیستی است. نشانه های بسیاری وجود دارد که سقوط

کمینترن، از آنجا که پایگاهی مستقیم در گ. پ. او. ندارد، مقدم بر سقوط دارودسته بناپارتیستی و بطور کلی بوروکراسی ترمیدوری خواهد بود.

خیزش تازه انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بدون شک تحت لوای مبارزه علیه عدم تساوی اجتماعی و ستم سیاسی صورت خواهد گرفت. مرگ بر امتیازات بوروکراسی! مرگ بر استخانویسم!^{۳۷} مرگ بر اشرافیت شوروی و درجات و مناصبش! تساوی عالی تر دستمزدها برای تمام اشکال کار!

مبارزه برای آزادی اتحادیه های کارگری و کمیته های کارخانه، مبارزه در راه حق اجتماع و آزادی مطبوعات، در مبارزه برای احیا و رشد دموکراسی شوروی به ظهور خواهد رسید.

بوروکراسی، افسانه حق انتخابات عمومی را- به شیوه هیتلر و گوپلز- جانشین شوراها، به عنوان ارگان های طبقاتی کرد. ضرورت دارد که نه تنها شکل آزاد و دموکراتیک شوراها بلکه محتوای طبقاتی آنان نیز بدانان پس داده شود. همانطور که زمانی بورژوازی و کولاک ها اجازه ورود در شوراها را نداشتند، امروز نیز لازم است که بوروکراسی و اشرافیت جدید از شوراها بیرون رانده شوند.^{۳۸} در شوراها

^{۳۷} - استخانویسم Stakhanovism سیستمی برای سرعت بخشیدن به تولید در صنایع شوروی بود که در سال ۱۹۳۵ از جانب بوروکراسی حاکم اتخاذ گردید. بر مبنای این سیستم عده بسیاری از کارگران نمونه و ماهر (استخانویست ها) در بخش های مختلف صنعت گمارده شده بودند که به کارگران سرمشق می دادند که چگونه سرعت تولیدشان را بالا ببرند. در ضمن دستمزد کارگران بر مبنای میزان تولید محصول و نه میزان ساعات کار پرداخت می شد. استخانویست ها از مزایای بسیاری بهره مند بودند. جنبش استخانویستی به ایجاد اختلاف عظیمی در دستمزدهای کارگران منجر گشت. اجرای این سیستم بخاطر فشار بسیار زیادی که بر کارگران وارد می آورد با مخالفت عمومی و پردامنه توده های کارگر مواجه گشت.

^{۳۸} - کولاک ها Kulaks کشاورزان ثروتمند روسیه بودند. پس از انقلاب اکتبر بلشویک ها از سیاست بسیج روستائیان فقیر و کارگران کشاورزی علیه کولاک ها پیروی می کردند. اتخاذ سیاست اقتصاد نوین (نپ) در مارس ۱۹۲۱ که بر مبنای آن تجارت بازاری برای روستائیان

فقط برای نمایندگان کارگرها، کشاورزان اشتراکی اقصای پانین، روستائیان، و سربازان ارتش سرخ جا هست.

دموکراتیزه کردن شوراها بدون قانونی کردن احزاب شورائی غیرممکن است. خود کارگران و روستائیان با رأی آزادانه خود تصریح خواهند کرد چه احزابی را به عنوان احزاب شورائی تشخیص می دهند.

تجدید نظر در اقتصاد با برنامه از سر تا پا به نفع تولید کنندگان و مصرف کنندگان! کمیته های کارخانه باید حق کنترل تولید را دوباره بدست بیاورند. کیفیت و قیمت محصولات را تعاونی ای از مصرف کنندگان، که به صورت دموکراتیک تشکیل شده، باید کنترل کند.

تجدید سازمان مزارع اشتراکی بر طبق اراده و منافع کارگرانی که در این مزارع کار می کنند!

سیاست بین المللی ارتجاعی بوروکراسی باید جای خود را به سیاست انترناسیونالیسم پرولتاریائی بدهد. تمام مکاتبات سیاسی کرملین باید انتشار یابد. مرک بر دیپلماسی مخفی، تمام محاکمات سیاسی که بوسیله بوروکراسی ترمیدوری صورت گرفته باید در سایه تبلیغ کامل و صراحت بحث انگیز و درستگاری مورد تجدیدنظر قرار گیرد. تنها قیام انفلابی و پیروزمندانه توده های ستمدیده می تواند

آزاد شده بود سبب افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی کولاک ها شد. حزب کمونیست شوروی نه تنها با افزایش نفوذ کولاک ها مقابله نکرد بلکه حتی از آن نیز حمایت نمود. گفته بوخارین در سال ۱۹۲۵ خطاب به کشاورزان که "خودتان را ثروتمند کنید"، جوهر این سیاست را نشان می داد. نفوذ کولاک ها تا بدین حد رسید که با خودداری از عرضه محصولات کشاورزی به بازار حیات دولت شوروی را به مخاطره انداختند. تا آنکه در اواخر ۱۹۲۹ استالین "حمله به کولاک ها" را آغاز کرد. ولی سیاست فرصت طلبانه قبلی دایر بر حمایت از کولاک ها با سیاست ماجراجویانه "اشتراکی سازی بلافاصله و تمام و کمال" مزارع دنبال گردید (به یادداشت شماره ۱۶ مراجعه کنید).

رژیم شوروی را احیا کرده، رشد بیشتر آن بسوی سوسیالیسم را تضمین کند. تنها یک حزب قادر است توده های شوروی را بسوی قیام رهنمون کند. حزب بین الملل چهارم.

مرگ بر دار و دسته بوروکراتیک استالین برادرکش!^{۳۹}

زنده باد دموکراسی شوروی!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی بین المللی!

علیه فرصت طلبی

و

تجدید نظر طلبی Revisionism غیر اصولی

سیاست حزب لئون بلوم در فرانسه دوباره نشان می دهد که اصلاح طلبان حتی از آموختن مصیبت بارترین درس های تاریخ به کلی عاجز هستند. سوسیال دموکراسی فرانسه از سیاست سوسیال دموکراسی آلمان برده وار تقلید می کند و به همان سرنوشت دچار خواهد شد. در طول چند دهه، بین الملل دوم در رژیم بورژوا دموکراتیک ممزوج شد، در واقع بخشی از آن گردید و اکنون هر دو با هم به پوسیدگی خود ادامه می دهند. بین الملل سوم راه اصلاح طلبی را زمانی در پیش گرفته که بحران سرمایه داری صریحاً انقلاب پرولتاریائی را در دستور روز گذارده است. سیاست کنونی کمینترن در اسپانیا و چین - سیاست سجود در برابر بورژوازی "دموکراتیک" و "ملی" - نشان می دهد که کمینترن هم از یادگیری بیشتر عاجز

^{۳۹} - استالین برادر کش - در اصل بوده است Cain Stalin ، به معنای استالین قابیل. در

ترجمه فارسی به جای قابیل کلمه برادر کش آمده است.

است و هم از تغییر بیشتر. بوروکراسی که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدل به نیروی ارتجاعی شده، نمی تواند در صحنه جهانی نقش انقلابی بازی کند. بطور کلی آنارکوسندیکالیسم از همان راه تکامل تدریجی رفته است. در فرانسه، بوروکراسی سندیکالیست لئون ژوئو مدت هاست که بدل به یک آژانس بورژوائی در میان طبقه کارگر شده است.^{۴۰} در اسپانیا آنارکوسندیکالیسم، انقلابی گرائی متظاهرانه خود را کنار زد و بدل به چرخ پنجم در عراده بورژوا دموکراسی شد. سازمان های بینابین سانتریست که به اطراف دفتر لندن گرد آمده بودند، تنها مظهر ضمامن "چپ" سوسیال دموکراسی و یا کمینترن هستند.^{۴۱} آنها عجز کامل خود را از

^{۴۰} - لئون ژوئو Leon Jouhaux، که زندگی سیاسی اش را به صورت یک آنارکوسندیکالیست شروع کرده بود، از سال ۱۹۰۹ به بعد دبیر کل فدراسیون کارگران فرانسه (ث. ژ. ت) بود. او این فدراسیون را به حمایت از جنگ اول امپریالیستی، تحت لوای "اتحاد مقدس" ملت فرانسه بسیج کرد. او با انقلاب روسیه به مخالفت برخاست و یکی از نمایندگان فرانسه در جامعه ملل بود.

^{۴۱} - سانتریسم Centrism اصطلاحی است که تروتسکی از آن برای تعریف گرایش هائی در جنبش های چپ استفاده کرد که بین اصلاح طلبی (که موضع بوروکراسی و اشرافیت کاری است) و مارکسیسم (که بیان کننده منافع تاریخی طبقه کارگر است) نوسان می کنند. از آنجا که گرایش سانتریستی پایه اجتماعی مستقلی ندارد، بنابراین برای ارزیابی آن باید مبداء، دینامیک درونی و جهتی را که این گرایش تحت فشار وقایع به خود می گیرد مورد بررسی قرار داد. تا حدود سال ۱۹۳۵ تروتسکی، استالینیسیم را نوع ویژه ای از سانتریسم (سانتریسم بوروکراتیک) تشخیص می داد. ولی از آن پس، این تعریف را برای بیان پدیده ای که بوروکراسی شوروی بدان تکوین می یافت کافی ندید.

دفتر لندن London Bureau سازمان وارفته ای مرکب از احزاب سانتریست بود که نه به بین الملل دوم وابسته بودند. و نه به بین الملل سوم، و در عین حال با تشکیل بین الملل چهارم نیز مخالفت می ورزیدند. حزب مستقل کارگران Independent Labour Party در انگلستان،

فهمیدن سروه شرایط سیاسی و نتیجه گیری انقلابی از آن نشان داده اند. نقطه اوج آنان "پوم" اسپانیا بود که تحت شرایط انقلابی، عجز کامل خود را در اجرای خط انقلابی نشان داد.

شکست های مصیبت بار پرولتاریای جهانی در طول سال های متمادی، سازمان های رسمی را محکوم به محافظه کاری بیشتر کرد و همزمان با آن "انقلاب طلبان" سرخورده خرده بورژوا را دنبال "راه های جدید" فرستاد. پیوسته در اعصار ارتجاع و زوال، آدم های کاذب و شیاد از هر سو پیدا شده، خواهان تجدیدنظر در سراسر مسیر اندیشه انقلابی می شوند. اینان به جای آنکه از گذشته یاد بگیرند، گذشته را "انکار" می کنند. برخی تناقص مارکسیسم را کشف می کنند، برخی دیگر سقوط بلشویسم را اعلام می کنند. اشخاصی هستند که مسئولیت اشتباهات و جنایات آنانی را که به نظریه انقلابی خیانت کرده اند، بگردن خود نظریه انقلابی می اندازند؛ دیگرانی هستند که دارو را نفرین می کنند بدلیل آنکه درمان آنی و معجزه آسانی را تضمین نمی کند. آنانی که جسورترند، وعده کشف اکسیر می دهند و به انتظار آن پیشنهاد می کنند که مبارزه طبقاتی متوقف شود. بسیاری از پیغمبران "اخلاق جدید" جنبش کارگری را می خواهند با نسخه بدل اخلاقی Ethical Homeopathy احیا کنند. بسیاری از این حواریون پیش از آنکه به میدان جنگ برسند توفیق یافته اند که خود جزو معلولین اخلاقی در آیند. بدین ترتیب در لباس "راه های جدید"، نسخه های کهنه ای که سال ها است در بایگانی سوسیالیسم پیش از مارکس مدفون شده، به پرولتاریا تقدیم می شود.

بین الملل چهارم علیه همه بوروکراسی های بین الملل های دوم، سوم، آمستردام و آنتارکوسندیکالیست، اعلام جنگی مسالمت ناپذیر می کند، و نیز علیه اقمار سانتریست آنها؛ یا اصلاح طلبی بی اصلاحات؛ و نیز علیه دموکراسی دست بدست گ. پ. او.

پوم Poum در اسپانیا، ساپ Sap در آلمان، و پی. اس. او. پی PSOP در فرانسه از جمله احزاب دفتر لندن بودند.

داده؛ و صلح طلبی بی صلح؛ و علیه آنارشیزم در خدمت بورژوازی؛ و نیز علیه "انقلاب طلبانی" که در وحشتی مرگبار از انقلاب زندگی می کنند. این سازمان ها هیچ کدام میثاقی برای آینده نیستند، بلکه بقایای پوسیده گذشته هستند. عصر جنگ ها و انقلاب ها آنان را نقش بر زمین خواهند کرد.

بین الملل چهارم نه بدنبال اکسیر است و نه آنرا اختراع می کند. این بین الملل، کاملاً براساس مارکسیسم به عنوان تنها نظریه انقلابی که انسان را قادر به درک حقیقت می کند، و سبب می شود که دلایل شکست کشف گردد و راه پیروزی آینده، آگاهانه هموار بشود، جبهه می گیرد. بین الملل چهارم سنت بلشویسم را که نخستین بار به پرولتاریا طریقه کسب قدرت را نشان داد، ادامه می دهد. بین الملل چهارم کذابان و شیادان و تمام آموزگاران ناخوانده اخلاق را از صحنه خارج می کند. در جامعه ای که براساس استثمار بیان شده، عالی ترین اخلاق همانا انقلاب اجتماعی است. کلیه آن شیوه هائی خوب هستند که آگاهی طبقاتی کارگران را بالا ببرند، در آنان نسبت به نیروهایشان اعتماد بوجود بیاورند و آمادگی آنان را برای فداکاری در راه مبارزه تقویت بکنند. شیوه هائی غیرمجاز هستند که در ستمزدگان نسبت به ستمگران احساس ترس و اطاعت را کشت کنند، روحیه عصیان و خشم را خرد کنند، و یا به جای آنکه توده ها، اراده رهبران را بگذارند، به جای ایمان اجبار را، به جای تجزیه و تحلیل واقعیت، عوام فریبی و دغل را بگذارند. به همین دلیل سوسیال دموکراسی که مارکسیسم را به فحشا می کشاند و استالینیزم – این برابر نهاد Antithesis بلشویسم – هر دو دشمن خونی انقلاب پرولتاریائی و اخلاق آن هستند. واقعیت را از روبرو دیدن؛ بدنبال خط حداقل مقاومت نرفتن؛ هر چیزی را به نام واقعی آن چیز خواندن؛ به توده ها حقیقت را گفتن، ولو اینکه این حقیقت تلخ هم باشد؛ از موانع نهراسیدن؛ در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت داشتن؛ برنامه خود را بر پایه منطق مبارز طبقاتی پی ریختن؛ شجاع بودن در زمان عمل –

اصول بین الملل چهارم اینها هستند. این بین الملل نشان داده است که در خلاف مسیر آب می تواند شنا کند. موج تاریخی آینده آنرا بر سینه خود بلند خواهد کرد.

علیه افتراق گرایی

تحت تأثیر خیاتت سازمان های تاریخی پرولتاریا، بعضی خُلق و خوها و گروه های افتراقی از انواع مختلف در اطراف بین الملل چهارم بوجود آمده، یا احیا می شوند. در اساس این همه، امتناع از مبارزه برای در خواست های جزئی و انتقالی، یعنی مبارزه بخاطر منافع و نیازهای اولیه توده های کارگر به صورتی که امروز به چشم می خورند، وجود دارد. از نظر افتراقیون تدارک برای انقلاب عبارت است از این که آنان خود را نسبت به برتری سوسیالیسم متقاعد کنند. آنان پیشنهاد می کنند که پشت به اتحادیه های کارگری "قدیم" یعنی به ده ها میلیون کارگر سازمان یافته بکنند - انگار توده ها می توانند بطریقی در خارج از شرایط مبارزه واقعی طبقاتی زندگی کنند! آنان به مبارزه درونی در سازمان های اصلاح طلب بی اعتنا می مانند- انگار می توان بدون دخالت در کشمکش روزمره توده ها، آنان را بسوی خویش جلب کرد! آنان از کشیدن یک خط فاصل بین دموکراسی بورژوایی و فاشیسم امتناع می کنند- انگار توده ها چاره ای جز احساس فرق معامله از هر نوع را هم ندارند!

افتراقیون قادر به تمیز دادن هیچ رنگی جز سرخ و سیاه نیستند. برای آنکه خود را به وسوسه نیندازند واقعیت را تسهیل می کنند. آنان از کشیدن یک خط فاصل بین اردوگاه های متخاصم در اسپانیا امتناع می کنند باین دلیل که هر دو اردوگاه ماهیت بورژوایی دارند. بهمین دلیل آنان لازم می بینند که در جنگ بین ژاپن و چین بی طرفی را حفظ کنند. آنان فرق اصولی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی را انکار می کنند، و به علت سیاست های ارتجاعی بوروکراسی شوروی، در برابر یورش های امپریالیسم، دفاع از اشکال جدید مالکیت را که انقلاب

اکتبر به ارمغان آورده، مردود می‌شناسند. از آنجا که آنان قادر به دسترسی پیدا کردن به توده‌ها نیستند، مصرانه توده‌ها را متهم می‌کنند که قادر به درک اندیشه‌های انقلابی نیستند.

این سیاستمداران سترون، عموماً نیازی به یک پل به صورت درخواست‌های انتقالی ندارند، چرا که آنان قصد عبور به ساحل دیگر را در سر نمی‌پروراندند. آنان بسادگی در یک مکان این پا و آن پا می‌کنند و خود را با تکرار همان مجردات حقیر قانع می‌کنند. حوادث سیاسی از نظر آنان فرصتی است نه برای عمل بلکه برای اظهارنظر. از آنجا که افتراقیون و بطور بکلی - پخمه‌ها و شعبده‌بازان از هر نوع- در هر قدمی که بر می‌دارند، حقیقت سرنگونشان می‌کند، به همین جهت آنان در خشم دائمی بسر می‌برند، از "رژیم" و "شیوه‌ها" شکایت می‌کنند و پیوسته درون توطئه‌چینی‌های کوچک می‌لوندند. اینان در محافل خود، عادتاً یک رژیم خودکامه براه می‌اندازند. درماندگی سیاسی افتراق‌گرایی، سایه‌وار، درماندگی فرصت‌طلبی را تکمیل می‌کند، بی‌آنکه چشم اندازی انقلابی عرضه کرده باشد. در سیاست عملی، افتراقیون با فرصت‌طلبان، بویژه سانتریست‌ها، هربار، در مبارزه علیه مارکسیسم متحد می‌شوند.

بسیاری از گروه‌ها و دارو دسته‌های افتراقی، که از خرده ریز تصادفی سفره بین الملل چهارم تغذیه می‌کنند، موجودیت سازمانی "مستقلی" را، با تظاهر فراوان ولی بدون کوچکترین اقبال موفقیت می‌گذرانند. بلشویک-لنینیست‌ها، بدون دفع وقت، به آرامی این قبیل گروه‌ها را به سرنوشت خود وا می‌گذارند. با وجود این تمایلات افتراقی در صفوف ما نیز پیدا می‌شود و تأثیری ویرانگر در کار بخش‌های جداگانه دارد. دیگر غیرممکن است که با آنان حتی برای یک روز دیگر از در صلح درآئیم. سیاست درست در مورد اتحادیه‌های کارگری شرط اولیه برای پیوستن به بین الملل چهارم است. کسی که راه توده‌ها را نجوید و پیدا نکند، جنگجو نیست بلکه باری است سنگین بر دوش حزب. یک برنامه برای هنیت تحریریه یا برای رهبران

باشگاه های بحث رقم زده نمی شود، بلکه برای عمل انقلابی میلیون ها نفر نوشته می شود. تصفیه کردن صفوف بین الملل چهارم از افتراق گرائی و افتراقیون علاج ناپذیر شرط اولیه پیروزی انقلاب است.

راه را بروی زن کارگر باز کنید! راه را بروی جوانان باز کنید!

شکست انقلاب اسپانیا که بوسیله "رهبران" آن طرح ریزی شد، ورشکستگی ننگین جبهه مردم در فرانسه و افشای فریب های قضائی مسکو این سه واقعیت در مجموع ضربه ای کاری بر کمینترن و برحسب اتفاق، زخم های وخیم بر متحدان آن، یعنی سوسیال دموکرات ها و آنارکوسندیکالیست ها وارد آورده است. البته این بدان معنی نیست که اعضای این سازمان ها، فوراً به طرف بین الملل چهارم کشیده خواهند شد. نسل پیرتر که شکست های وحشتناکی را متحمل شده است، به تعداد معتابهی جنبش را ترک خواهد گفت، علاوه بر این بین الملل چهارم بدون شک نمی کوشد تا بدل به ضریح معلولین انقلابی، بوروکرات های سرخورده و جاه طلبان Careerist بشود. بلکه برعکس، در مقابل یورش احتمالی عناصر خرده بورژوازی به حزب ما، عناصری که اکنون در دستگاه سازمان های قدیمی حکومت می کنند، اقدامات پیشگیرانه اکید ضرورت دارد: یک دوران طولانی آزمایشی برای داوطلبانی که کارگر نیستند، بویژه بوروکرات های سابق حزبی؛ جلوگیری از گرفتن مقام های مسنول به مدت سه سال و اقداماتی از این قبیل. در بین الملل چهارم برای جاه طلبی، این خوره بین الملل های گذشته، نه جانی هست و نه جانی خواهد بود. نه آنانی که می خواهند از قیل جنبش زندگی کنند، بلکه آنانی که می خواهند به خاطر جنبش زندگی بکنند، به

ما دسترسی خواهند داشت. کارگران انقلابی باید خود احساس سروری بکنند. درهای سازمان ما کاملاً بروی آنان باز است.

البته حتی در میان کارگرانی که زمانی تا صفوف اول پیش رفته اند، افراد خسته و سرخورده کم نیستند. آنان دستکم تا دوران دیگر به عنوان تماشاچی خواهند ماند. موقعی که برنامه ای یا سازمانی کهنه می شود، نسلی که آنرا بدوش داشته، با خود آن سازمان فرسوده می گردد. جنبش بوسیله جوانانی دوباره شور خود را پیدا می کند که از مسنولیت گذشته آزاد بوده اند. بین الملل چهارم توجهی ویژه به نسل جوان پرولتاریا می کند. تمام سیاست های آن سعی بدان دارند که در جوان روح ایمان بقدرت شان و آینده به دمند. تنها شور و هیجان پرطراوت و روحیه پرخاشگر این جوانان می تواند پیروزی های اولیه مبارزه را تضمین کند؛ تنها همین پیروزی ها می تواند عالی ترین عناصر نسل گذشته را بسوی جاده انقلاب برگرداند. تا بوده همین بوده و تا هست چنین خواهد بود.

سازمان های فرصت طلب، به تبع طبیعت خود توجه عمده خود را بر روی اقدشار بالای طبقه کارگر متمرکز می کنند، و بهمین دلیل جوان و زن کارگر را فراموش می کنند، لکن زوال سرمایه داری، سنگین ترین ضربه هایش را بر زن به عنوان دستمزدبگیر و خانه دار وارد می کند. بخش های بین الملل چهارم باید در میان استثمارشده ترین اقدشار طبقه کارگر و در نتیجه در میان زنان کارگر بدنبال پایگاه های حمایت باشند. در میان این زنان ذخایر پایان ناپذیری از سرسپردگی، از خود گذشتگی و آمادگی برای فداکاری پیدا خواهد شد.

مرگ بر بوروکراسی و جاه طلبی!

راه را بروی جوانان باز کنید

به زنان کارگر روی بیاورید!

این شعارها بر روی پرچم بین الملل چهارم متجلی است.

پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

شکاکان می پرسند: آیا اکنون لحظه آفرینش بین الملل چهارم فرا رسیده؟ اینان می گویند غیرممکن است که یک بین الملل "مصنوعاً" خلق شود؛ یک بین الملل می تواند فقط از میان حوادث مهم بوجود آید؛ و ایرادهایی از این قبیل. همه این ایرادها فقط این نکته را نشان می دهد که شکاکان بدرد ساختن بین المللی جدید نمی خورند. آنان بدرد هیچ چیز نمی خورند.

بین الملل چهارم، به این زودی از میان حوادث بزرگ برخاسته: بزرگترین شکست های پرولتاریا در تاریخ. علت این شکست ها را باید در افول و در خیانت رهبری گذشته جست. مبارزه طبقاتی تاب توقف ندارد. بین الملل سوم بدنبال بین الملل دوم از دیدگاه مقاصد انقلاب مرده است. زنده باد بین الملل چهارم!

ولی آیا زمان آن رسیده است که آفرینش این بین الملل اعلام شود؟... هنوز شکاکان خفقان نگرفته اند. ما جواب می دهیم: بین الملل چهارم نیازی به "اعلام" شدن ندارد، وجود دارد و می جنگد. آیا ضعیف است؟ آری، صفوف آن هنوز بی شماره نیست، بدلیل اینکه هنوز جوان است. این صفوف هنوز عمدتاً کادر هستند. ولی این کادرها میثاق های آینده هستند. و رای این کادرها حتی یک جریان انقلابی تنها بر روی کره زمین وجود ندارد که برآستی ارزش نام بردن داشته باشد. اگر بین الملل ما هنوز از نظر شماره ضعیف است از دیدگاه نظری، برنامه، سنت، و آبدیده کردن بی نظیر کادرهایش قویست. بگذار هر کسی که امروز این نکته را درک نمی کند، کنار بایستد. فردا این نکته روشن تر خواهد شد.

به این زودی، همین امروز، بین الملل چهارم به حق مورد نفرت استالینیست ها، سوسیال دموکرات ها، لیبرال های بورژوا و فاشیست هاست. برای این بین الملل در هیچ یک از جبهه های مردم نه جانی هست و نه می تواند جانی داشته باشد.

بین الملل چهارم با تمام گروه بندی های سیاسی که چشم به پیشخوان بورژوازی دوخته اند، به مبارزه ای مسالمت ناپذیر دست می زند.

وظیفه آن – الغای سیطره سرمایه داری.

هدف آن – سوسیالیسم.

شیوه آن- انقلاب پرولتاریائی.

بدون دموکراسی درونی- آموزش انقلابی وجود ندارد.

بدون انضباط- عمل انقلابی وجود ندارد.

ساخت درونی بین الملل چهارم بر اصول مرکزیت دموکراتیک بنیان نهاده شده:

آزادی کامل در بحث، اتحاد کامل در عمل.

بحران کنونی در فرهنگ انسانی، بحران رهبری پرولتاریا است. کارگران مترقی که در بین الملل چهارم متحد شده اند، به طبقه خود راه نجات از این بحران را نشان می دهند. آنان برنامه ای عرضه می کنند مبتنی بر تجربه بین المللی در مبارزه پرولتاریا و مبارزه کلیه ستمدیدگان جهان برای آزادی. آنان پرچمی بی لکه عرضه می کنند.

کارگران- مردمان و زنان – تمام کشورها، خود را در زیر پرچم بین الملل چهارم قرار دهید. این پرچم، پرچم پیروزی قریب الوقوع شماست!

بازنویس: یاشار آذری